



اقتصادنامه

وژنه نامه نوروز

۱۴۰۳

نشریه انجمن علمی اقتصاد دانشگاه زنجان



مدیر مسئول : کیهان ضیغمی منفرد

سر دبیر : مهدی توحیدلو

استاد مشاور انجمن : دکتر مصطفی دین محمدی

استاد مشاور نشریه : دکتر امیر جباری

اعضای هیات تحریریه : رضا تیشه کار و ندا حیدری

صفحه آرا : سید محمد رضا حسینی

فروردین ماه ۱۴۰۳



بسم الله الرحمن الرحيم

نوروز فرا رسیده و با آن عالم وسیع طبیعت در حال تحول است. نباتات و حیوانات؛ جانی دیگر به خود گرفته و گویی برای این تغییر دوباره مهیا گشته اند. و "اقتصادنامه" نیز همگام به عالم طبیعت، وارد برهه ای جدید از فعالیت های خود شده است. به نیابت از تمامی اعضای تحریریه "اقتصادنامه"؛ فرارسیدن عید نوروز و سال جدید را بر شما دانشجویان طالب علم؛ و آینده سازان ایران، تبریک عرض میکنم. اما چرا سختم را با نگاهی به تحول طبیعت آغاز کردم؟ "تحول"؛ واژه ای با مفهومی ژرف است که همواره بشر با آن مواجه گردیده. خواه این تحول به خواست و اراده انسان انجام پذیرد؛ و یا جبر آن را به سر انجام رساند؛ تحول امری ناپذیر است. پس نقش ما انسانها در این فرایند جبر آلود چیست؟

ما انسانها در چگونگی رخ داد تحولات حیات خود؛ مختاریم که با اراده و تلاش خود به آنها سمت و سو ببخشیم. به همین علت؛ تحول، در صورتی که دستخوش اراده ما انسانها گردد، نه تنها مایه قرار گیری در تنگنا نخواهد بود؛ بلکه می تواند تبدیل به ابزاری برای نیل به سعادت و به معنایی اقتصادی تر، رفاه گردد. اما لازمه جهت بخشی به تحولات؛ کسب توانایی انجام این کار از طریق آماده سازیست. برای واقعیت بخشیدن به یک فرایند تحولی، می بایست مقدمات آن را فراهم نمود. اما این ها چه ربطی به ما دانشجویان اقتصاد دارد؟

هم سفرهای عزیز؛ ما دانشجویان علوم اقتصادی؛ همانند سایر کسانی که در عرصه طلب علم مشغول به فعالیت اند، مسئول شرایط روزهای آینده اقتصاد کشور عزیزمان ایران خواهیم بود. اگر خواهان برخورداری از یک اقتصاد مرفه، سالم و با ثبات هستیم؛ مسئولیت ایجاد تحولی عظیم در اقتصاد کشور را بر عهده خواهیم داشت. و این تحول میسر نخواهد گشت، مگر به دستان متخصصان علوم اقتصادی که اکنون در کلاس های درس حضور می یابند. ما دانشجویان علوم اقتصادی؛ اگر طالب آنیم که تحولی در عرصه اقتصاد ملی مان، رقم بزنیم باید خود ساخته گردیم. خود ساختگی؛ لازمه ایجاد هر تحولی در عرصه های فردی و اجتماعیست. این خودساختگی حاصل نمی شود؛ مگر با مطالعه و تأمل و تعمق...

امید آنکه با همت و اراده خود؛ زمینه ساز شکل گیری اقتصادی سالم، و قدرتمند باشیم.

فهرست



۵ بررسی روانشناسی اقتصاد



۶ روانشناسی در دنیای اقتصاد چه نقشی دارد؟

۸ معرفی فیلم

۹ حقوق و اقتصاد؛ ابزارهای نیل به یک هدف

۱۳ عیدی پول بدیم یا کادو؟

۱۴ هوش مالی

۱۶ توسعه جهانی به چه قیمتی؟

۲۰ لیموشیرین

۲۴ مروری بر برنامه ریزی در ایران؛ با تقدیرنامه، مهمتم توسعه





بررسی روانشناسی اقتصاد

محدثه قاسملو



دارند. ترس، طمع و خودآفرینی می‌توانند باعث محو هوش و تصمیمات عقلانی شوند. به عنوان مثال، ترس از، از دست دادن فرصت (FOMO) ممکن است باعث شود افراد تصمیمات سرمایه‌گذاری زودگذری را اتخاذ کنند، زیرا مواردی که گفته شد، می‌توانند منجر به ریسک‌پذیری بیش از حد شوند. شناخت نقش احساسات در اقتصاد به افراد کمک می‌کند تا تصمیمات بهتری بگیرند و از اشتباهات پرهزینه جلوگیری کنند.

بشر به طبیعت خود اجتماعی است، و تأثیرات اجتماعی می‌توانند بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی اثرات مهمی داشته باشند. افراد اغلب رفتار خود را با رفتار دیگران تطابق می‌دهند، حتی اگر این رفتار با منافع بهتر آنها در تضاد باشد. با پرداختن به مواردی از قبیل دینامیک‌های اجتماعی در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، شاید تا حدودی بتوان اثرات این نوع سوگیری‌ها را خنثی کرد، ولی باز هم جلوگیری از این نوع اشتباهات نیازمند مهارت در شناسایی و تشخیص صحیح و به موقع اثرات دیگران یا حتی اجتماع بر تصمیم‌گیری‌ها است.

حتی برای کسب‌وکارها، گنجاندن دیدگاه‌های اقتصاد رفتاری می‌تواند منجر به استراتژی‌های بازاریابی، مدل‌های قیمت‌گذاری و طراحی محصول موثرتری شود.

در هر حال، نمی‌توان این دو مورد یعنی اقتصاد و روانشناسی را از هم جدا کرد؛ بایستی با کسب آگاهی و بینش متفاوت، آن را در راستای تحقق هرچه موثرتر اهداف استفاده کرد.

تلاقی روانشناسی و اقتصاد در سال‌های اخیر توجه قابل ملاحظه‌ای را به خود جلب کرده، که نور بسیاری از پیچیدگی‌های رفتار انسانی بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی منعکس کرده است. در این مقاله به زمینه جذاب اقتصاد رفتاری می‌پردازیم و نحوه‌ی شکل‌گیری عوامل روانشناختی بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و پیامدهای این تحلیلات را برای افراد، کسب و کارها و سیاست‌گذاران بررسی می‌کنیم.

تئوری اقتصاد سنتی فرض می‌کند که افراد عاملان منطقی هستند که تصمیم‌گیری خود را بر اساس بیشینه‌سازی سودشان انجام می‌دهند. با این حال، اقتصاد رفتاری این فرض را با شناخت نقش تعصب‌ها و خودکردها در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی به چالش می‌کشد. از نظریه چشم‌انداز تا اجتناب از زیان، اقتصاد رفتاری به دنبال این است که چگونه افراد با استفاده از عقلانیت در فرآیند تصمیم‌گیری خود به چالش کشیده می‌شوند.

تعصبات شناختی، مانند تعصب تأیید و ثبات، نقش اساسی در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی دارند. این تعصبات ممکن است باعث شود افراد تصمیمات غیر بهینه بگیرند، که تأثیری بر همه‌چیز، از جمله تصمیم‌گیری‌های سرمایه‌گذاری تا رفتار مصرف‌کننده دارد. اگر بتوان این عناصر را شناسایی کرد، می‌توان تا حدودی از اثرات ناگوار و زیانباری که ناشی از این تصمیمات است جلوگیری کرد.

احساسات همچنین تأثیر قابل توجهی بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی



روانشناسی در دنیای اقتصاد نقش دارد؟

دکتر م. ضیغمی منفرد

تورم به وجود آمد؛ کسی به رابطه اقتصاد و روانشناسی نمی اندیشید؛ چرا که در آن مرحله ریشه یابی تورم مسئله اصلی بود. افراد در آن دوره در افکاری همچون حصول رفاه و تمتع مالی؛ و یا چگونگی کاهش هزینه های تولید و افزایش عایدی خود بودند؛ و یا اینکه چه رابطه ای بین عوامل تولید مثل زمین، نیروی کار، سرمایه گذاری و بهره وری وجود دارد. به همین منوال چگونگی طرح سوالهای آن دوره و جوابهای مربوطه به خودشان در تاریخ عقاید اقتصادی قابل مطالعه است و همینطور نسلهای بعد از آدم اسمیت نیز دست به گریبان معضلاتی مانند تورم های ادواری، مکانیزم عرضه و تقاضا، چگونگی حل مشکل ارزش اضافی، و یا اینکه در پیش گیری طریقه اقتصاد آزاد بهتر است یا اقتصاد اشتراکی؛ اندیشمندان آن دوره را به خود مشغول نگاه داشته بود، که در نهایت با برتری ظاهری لیبرال دموکراسی، ثروت ملل سرازیر دنیای غرب گردید. همانطور که تاریخ دو قرن اخیر غرب از منظر اقتصاد، نشان می دهد مردم متنعم غرب، پس از دستیابی به ثروت و رشد تکنولوژی به مرحله ای رسیدند که عواید منافع تکنولوژی در مقابل احتمال غلبه آن بر انسان قرار گرفته است.

تا این زمان که تفکرات ماشینی بودن انسان مورد تایید عده ای از اندیشمندان غربی بود، اقتصاد نیز بر همان اساس مکانیکی و کمیته در نظر گرفته می شد و بر اساس منطق خشک ریاضیاتی مورد استفاده قرار می گرفت. در نتیجه ارزش های انسانی مورد غفلت واقع می شدند. برای مثال به طمع آنکه انسان، شناخته شده و نسخه نویسی اقتصادی برای مورد شناسایی شده، کاری آسان است؛ برخی را مانند "ویلفرد پارتو" را بر آن داشت تا ادعا کنند: «تمام ابعاد روانشناختی انسان از اقتصاد حذف شده است.»؛ و در ذهن خود می پنداشت که مدل اقتصاد رفتاری برای انسان، کامل شده، بدون آنکه از غفلت خود در تاثیر پذیرفتگی از ذره گرایی

- خانمی مقابل یک گالری طلافروشی از همسرش می پرسد: «به نظر تو این گوشواره ها زیبا نیستند؟» ؛ همسرش با نیم نگاهی به گوشواره ها پاسخ می دهد: «خانم؛ این ها در کنار هم زیباییند». و به را خودش ادامه می دهد. وقتی زوج دیگری به ویتترین همان گالری می رسند؛ و خانم از همسرش همان سوال را می پرسد. این بار زوج پاسخ می دهد: «بله؛ گوشواره های زیبایی اند؛ اجازه بده دستبند و گردنبندش را هم بخریم که ست شوند».

رفتار متفاوت دو زوج از منظر روانشناختی چه معنایی می تواند داشته باشد؟ آیا اقتصاد با مسائل روانشناختی انسانها، گره خورده است یا نه؟ این نوع رفتارها موضوعی تحت عنوان "روانشناسی اقتصاد" مابین اندیشمندان، به عنوان یک رشته قابل مطالعه به وجود آورده؛ که نظریات هر کدام از این اندیشمندان چه به صورت عینی و یا ذهنی و یا حتی از دیدگاه تئوریک، برای دیگران بدون دخالت دادن اعتقادات شخصی شان قابل تامل است.

در جستجوی تاریخچه این موضوع برای فهم بیشتر بهتر است رفتار اقتصادی تمدن های پیشین، و تمدن های غربی بعد از رخداد دوران رنسانس قیاس و واکاوی شود. از آنجایی که این امر در این مقاله، به علت گسترده بودن فرهنگهای مختلف نمی گنجد؛ پس به ناچار به بررسی روانشناختی رفتارهای اقتصادی از دوره پدید آمدن اندیشه های مکتب کلاسیک اقتصاد، توسط "آدام اسمیت" پرداخته می شود.

چنانچه مبرهن است؛ هر دوره از زندگی انسانها تحت تاثیر ارزشها و مسائل و مشکلات موجود عینی آن دوره راه حل های متفاوتی را برای عبور از شرایط موجود اقتضاء می کند که قابل مقایسه با دیگر دوره ها نمی باشد. از جمله در دوره دورانسازی و بحرانهای تورمی که ریشه در دوره مرکانتلیستی داشت، لزوم پیدا کردن راه حلی برای از بین بردن

و رفتار گرایی "پاولفی" و "جان بی واتسونی" مطلع باشد؛ و یا اینکه رفتار گرایی را حقیقتی مطلق پنداشته باشد. او با افتخار راهکار اقتصادی خود را ارائه کرد؛ غافل از اینکه این راهکار تنها برای زمان معینی می تواند به نظر کارساز باشد. اینگونه نظریات تک بعدی برای عده ای از دانشمندان به دلیل تحت فشار قرار گرفتن واقعیت‌های انسانی قابل هضم نبود، از این رو نظریه روانشناسی اقتصادی توسط افرادی مانند: "ریچارد تیلر"، "دانیل کانمن"، "هربرت سایمون" و ... در حول محور چگونگی نجات ارزشهای انسانی در تقابل با اقتصاد ماشینی، توسعه یافت.

در تناقض با انسانهای اقتصاد محور بسیار دیده می شوند کسانی که منافع خود را فدای منافع دیگری می نمایند و در حقیقت متأثر از آگاهی فرا جسمانی می باشند و برای خوشحال کردن کودکی یا انسان مورد علاقه خود، هدایایی برای وی تهیه می کنند و عامل خوشحالی طرف مقابل می شوند.

این نوع اشخاص که در زمره افراد عادی قرار می گیرند و ابعاد مختلف انسانی را آگاهانه و یا به تجربه به عرصه ظهور می گذارند؛ زیر مجموعه "روانشناسی اقتصادی" قرار گرفته و تفاوت‌های کیفی عملی با نوع انسان "اقتصاد رفتاری" دارند. اندیشمندانی نظیر کانمن، تیلر و دیگران از اواخر قرن بیستم در تعریف انسان و رفتار اقتصادی او که بر اساس عوامل احساسی و علاقه او بنا شده؛ و بیشتر دوست دارد خوش اخلاقی و حس خوب را در خرید و فروش در اولویت قرار دهد؛ تا کمیت رد و بدل شده در رفتار اقتصادی.

اغلب در زبان عامیانه شنیده ایم که: «فلانی گشاده دست است»؛ و این نوع انسان متفاوت با انسان نوع اول است.

اندیشمندی به نام "میر استاتمن" کتابی در مباحث مالی و رویکرد اقتصادی به نام "فایننس" نوشته است؛ که برای انسانهای عادی به رشته تحریر در آمده. وی در این کتاب یادآوری کرده که این انسانها رفتارهای غیر عقلانی انجام نمی دهند؛ بلکه تنها منطبق بر مدل‌های اقتصاددان های ماشین محور نیستند و رضایت از زندگی و همزیستی خوب با هموعان خود را خواهندند. طبق گفته استاتمن ممکن است که رفتار اقتصادی تیپ دوم از انسانها دارای خطای شناختی بوده باشد؛ ولی این مسئله به معنای غیر عادی بودن و یا غیر عقلایی بودن چنین انسانهایی نیست.

حال با توجه به مدل های اقتصادی در غرب می توان پرسید که جامعه ما بایستی متأثر از رفتار اقتصادی آنها باشد یا اینکه رفتار خاص اقتصادی خود را بنیان نهد؟

آیا روند اقتصادی در جامعه ی ما در قرون گذشته همان مختصاتی را داشته که کشورهای غربی داشتند؟ و یا تجربه ی متفاوتی برایش رقم خورده؟ بسیار روشن است که هر جامعه فرهنگ و ارزشهای مخصوص به خود را دارا می باشد و همین امر رفتار اقتصادی متناسب با مختصات خود را در هر جامعه می طلبد.

چه بسا نظریه های اقتصادی برای جامعه ای مفید باشد ولی در جامعه دیگری غیر مفید و زیان آور. هر نظریه ای که در نقاط مختلف دنیا ارائه می شود، لزوماً منطبق بر انسان اجتماع دیگر نمی تواند باشد.

بنابراین محرز است که هر جامعه ای باید رفتار اقتصادی خود را منطبق با ارزشها، واقعیتها و تواناییهای مختص خود طرح ریزی و اجرا نماید؛ به طوری که نیازهای خود را پوشش دهد و صرفاً گرفتار نظریه های اقتصادی و مالی کشورهای توسعه یافته ی غربی و یا دیگر کشورها نشود.

با مشاهده میدانی رفتار انسانها در مراکز اقتصادی از جمله بانکها، موسسات کارگزاری، بورس، بازار و مراکز خرید و فروش زمین و مسکن و ... در می یابیم که کثیری از آنها در امر سرمایه گذاری، خرید و فروش اوراق قرضه در بانکها، گرفتن تسهیلات و پس انداز کردن مطابق نرخ بهره، کسب و کار فعالیت مالی گسترده ای دارند. این چنین رفتارهای مالی از دیر باز بخشی از رفتار اقتصادی انسانها در طول تاریخ بشر بوده و نشان از نیاز به تامین اقتصادی برای بقاء میباشد. از یک سو اینگونه رفتار های مالی را روانشناسان اقتصادی، نیازی طبیعی و نرمال می دانند و از سوی دیگر چنانچه نیاز های روانشناختی انسان؛ تحت الشعاع زیست اقتصادی صرف قرار گیرد، بعد از قرن بیستم، دیگر آنها را تایید نمی کنند. برخلاف بسیاری از اندیشمندان قرن بیستم که مسئله روانشناختی را از رفتارهای اقتصادی انسان حذف کرده بودند و تمایل داشتند که انسان مورد پسند اقتصاد دانان مکانیکی را مطلوب بدانند، و انسانی بنام "انسان اقتصادی" خلق کنند، در نهایت نظریاتشان مورد تعدیل قرار گرفت.

روانشناسی اقتصادی مطابق تعریف متخصصین این رشته یعنی: **مطالعه رفتار و تصمیم گیری افراد در مواجهه با مسائل اقتصادی.**

آیا این رفتارهای اقتصادی نشئت گرفته از ادراکات انسانی اوست و یا انفعالات او؟ آیا انسان با خود آگاهی تصمیم به رفتار اقتصادی می گیرد یا متأثر از واکنش و رفتار غریزی او می باشد؟

اینطور که به نظر می رسد تصمیم گیری در اقتصاد رفتاری از روی آگاهی مربوط به روانشناسی اقتصادی است؛ که در تقابل با تصمیم گیری در اقتصاد رفتاری بر گرفته از رفتار غریزی می باشد. متفکرینی مانند کانمن بیشتر تحقیقات خود را از دیدگاه انسان، به عنوان ماشینی که بصورت نظام مند برنامه ریزی شده، و در مغز خود رفتارهای محاسباتی و پیچیده مالی انجام می دهد را، مورد نقد قرار داده و چنین انسانی را بری از خصوصیات کیفی انسانی در انجام اعمال اقتصادی وی می داند. اینان فقط به کمیت و سود رفتار اقتصادی خود می اندیشند؛ بدون در نظر گرفتن احساساتی مثل امید و اخلاق. اما این نوع انسان از دیدگاه اقتصاد دانان مکانیکی، که تنها منحصر و متأثر از مسائل اقتصادی می شود، بسیار مورد استقبال قرار می گیرد؛ زیرا این نوع اقتصاددان ها در زمان خود که انسان شناسی از زاویه دید رفتار شناسان تجزیه و تحلیل می شد، تنها بعد جسمانی انسان را مورد بررسی قرار می دادند و نسخه اقتصادی تجویز شده آنان هم کمیتی و سود محور بود.

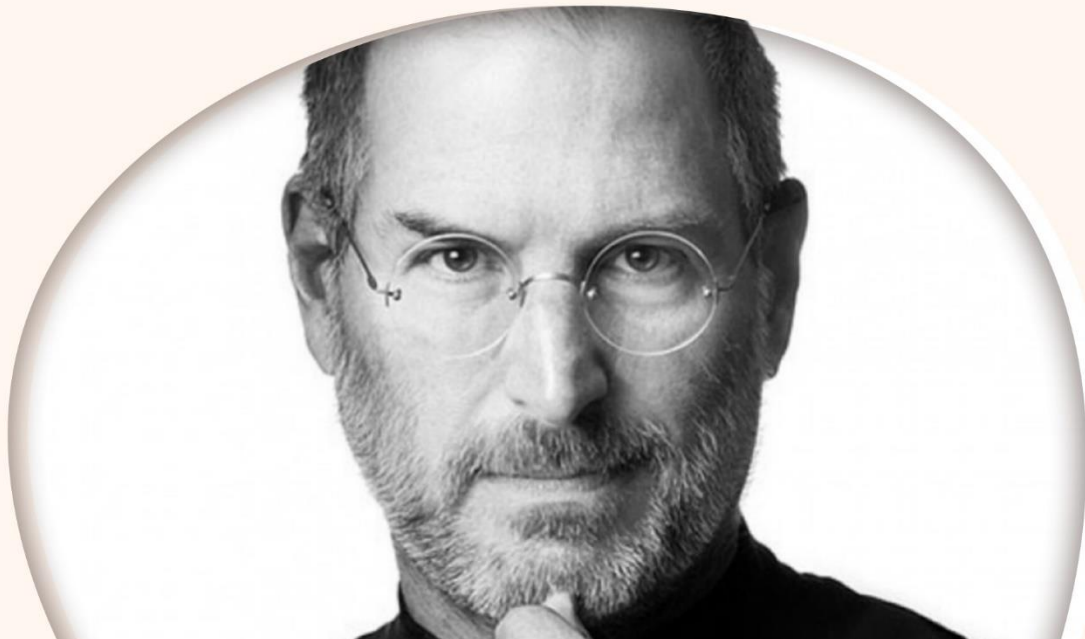
مرد تکرار نشدنی


فاطمه عطااللهی



درواقع باید با ایجاد حس کنجکاوی افراد را وادار کند بهترین راهکار را پیدا کنند. اجازه ی رشد به افراد زبردست خود بدهید و در صورت بروز مشکل برای آنان حداالامکان آنها را تحقیر و سرزنش نکنید. در دنیای امروز ما فکر می کنیم هیچ کس اندازه ی ما مشکل ندارد در حالی که اینطور نیست در لحظاتی از این فیلم مشاهده می کنیم که استیو جابز هم که یک فرد بسیار موفق است زندگی اش پیچ و خم هایی داشته و با مشکلاتی مواجه بوده است. و نکته ی مهم دیگر این است که استیو جابز تحصیلات عالی ای نداشته و تنها پشتکار او بوده که باعث موفقیت وی شده است. ما برای دستیابی به موفقیت به زمان احتیاج داریم هیچ موفقیتی یم روزه بدست نمی آید اگر در یک مسیری قرار گرفته اید سعی کنید با فکر کردن و انتخاب راه درست و تجزیه و تحلیل موانع، کسب تجربه، کمک گرفتن از افراد خبره، راه موفقیت را برای خود هموار کرده و در آینده ای نه چندان دور قله های موفقیت را فتح کنید.

فیلم Steve Jobs کارگردانی Danny Boyle و به نویسندگی Aaron Sorkin ساخته سال ۲۰۱۵ است. استیو جابز یکی از افراد تاثیر گذار در دنیای تکنولوژی بوده که توانسته برند اپل را به جهان معرفی کند. این فیلم زندگی و سرگذشت استیو جابز را به تصویر کشیده است. تماشای این فیلم و نکاتی که در آن هست به شما انگیزه ای می بخشد که مابقی مسیر را به قدرت بیشتری طی کنید. این فیلم اشاره ی زیادی به روحیه ی جنگنده و خستگی ناپذیر استیو جابز کرده است. و سه مقطع از زندگی استیو جابز را نمایش داده است. بازگر نقش استیو جابز در این فیلم مایکل فاسبندر است. شخصیتی که از استیو جابز در این فیلم مشاهده می کنیم شخصیتی مغرور و پرمدا است. علاوه بر این فیلم کتابی هم در حیطه ی زندگی نامه ی استیو جابز به قلم والتر آیزاکسن نوشته شده است. از جمله درس های مهمی که از این فیلم میتوانیم بگیریم این است که باید تلاش کنیم هم خودمان مسئولیت پذیر باشیم و هم مسئولیت پذیری را به افراد زبردست خود آموزش دهیم. در واقع وظیفه ی یک مدیر این نیست که تمام مشکلات را خودش حل کند بلکه باید برای حل مشکلات پیش آمده به کارکنان خود راهنمایی های لازم را بدهد.





حقوق و اقتصاد؛ ابزارهای نیل بیک هف

امیر حسین هاشمی

درباره ارتباط حقوق و اقتصاد، نظریه ها و مکاتب متعددی از دیرباز در این خصوص اظهار نظر کرده اند که به مهم ترین آنها می پردازیم. اولین نظریه، نظریه سنتی می باشد که رنه ساواتیه، استاد شهیر فرانسوی آن را مطرح کرد. او می گوید که حقوق و اقتصاد از مصالح واحدی استفاده می کنند، اما هدف آنها متفاوت است. هدف حقوق، خیر مشترک انسان ها از طریق تنظیم حقوق و تکالیف آنها و برقراری عدالت است؛ در حالی که هدف اقتصاد، تامین نیازهای مادی انسان از طریق تولید، توزیع و مصرف است. اقتصاد در پی تحصیل حداکثر منفعت، ولی حقوق در پی اجرای عدالت است. در هر دو علم، اموال و دارایی جایگاه به خصوص خود دارند؛ هر چند که اموال و دارایی (Property) موضوع اصلی علم اقتصاد می باشد، اما در حقوق نیز به ویژه حقوق خصوصی (Private Law) که حقوق مدنی و حقوق تجارت جزو این گرایش می باشند، اموال و دارایی جایگاه ویژه ای دارند. اما ساواتیه نیز با ملحوظ نمودن این اشتراک، تفاوت مهمی در بحث درباره اموال میان حقوق و اقتصاد قائل شده است. مال به لحاظ منفعت اقتصادی و ارزش پولی و اقتصادی آن مورد بحث اقتصاددانان واقع می شود، ولی حقوقدانان این منفعت را از جهت حقوق و تکالیفی که شخص نسبت به مال دارد، بررسی می کنند. از یک سو کوشش مشترک انسان ها، اموالی را که جنبه اقتصادی دارد، تولید می کنند و این اموال برای ارضای نیازهای فردی و جمعی توزیع و مصرف می شوند. از جنبه حقوقی، این اموال پس از تولید، در چرخه توزیع قرار می گیرند و طی قراردادهای و معاملات دست به دست می شوند تا سرانجام به وسیله اشخاصی که حقی بر آنها دارند، مصرف شوند. ساواتیه پس از بیان اشتراکات و تفاوت های علم حقوق و اقتصاد، نتیجه می گیرد که حقوق و اقتصاد مکمل یکدیگرند و از آنجایی که هر دو از علوم انسانی و اجتماعی هستند، به ناچار با هم مرتبط اند. در قرن هجدهم و همزمان با رخدادهای انقلاب فرانسه، اندیشه های سوسیالیستی نیز در مجلس انقلابی فرانسه ظهور کرد که نظریات تازه و جالبی راجع به اقتصاد، حقوق، سیاست و سایر ارکان جامعه داشت. سوسیالیست ها نیز راجع به ارتباط میان حقوق و اقتصاد نیز اظهاراتی داشتند.

علوم انسانی (Humanities) اقیانوسی از دانش هایی می باشد که یا به بررسی و موشکافی ابعاد مختلف انسان می پردازند و یا تحلیل ساختار اجتماعی که آن انسان برای چرخش زندگی ایجاد می کند. علمی مانند روانشناسی و بخش انسان شناسی فلسفه جزو گروه اول علوم انسانی هستند و دانش هایی مانند حقوق، اقتصاد، تاریخ، جامعه شناسی و... جزو گروه دوم هستند که اصطلاحاً به آن علوم اجتماعی (Social Sciences) می گویند. البته این تقسیم بندی بدین معنا نیست که دانش های هر یک از این دو گروه قابل انطباق بر گروه دیگر نباشد، به عنوان مثال از منظر روانشناسی یا فلسفه هم می توان به بررسی ساختار جامعه و اجتماعات انسانی نگریست و به وسیله علمی چون تاریخ و حقوق و اقتصاد می توان از بررسی ساختار اجتماعی فاصله گرفت و به بررسی ابعاد یک انسان پرداخت؛ چرا که ماهیت تمام این علوم، بررسی انسان می باشد و پیش از آنکه بخواهند ابزاری برای شناخت جوامع بشری محسوب شوند، ابزاری برای شناخت انسان هستند. در این شماره به بررسی ارتباط دو علم از علوم انسانی می پردازیم که هر دو وسیله ای می باشند جهت رسیدن به یک هدف. حقوق که وسیله ای جهت برقراری یکی از مهم ترین دغدغه های بشر از زمان خلقت، یعنی نظم و عدالت می باشد و اقتصاد که تمام حم و غم خود را برطرف کردن نیازهای انسان در طول زندگی خود قرار داده است. به راستی چه ارتباطی میان حقوق و اقتصاد وجود دارد؟ آیا این دو علم می توانند مکمل خوبی برای یکدیگر باشند؟ همکاری میان این دو علم برای جوامع بشری مفید است یا عاملی است برای تخریب و پسرفت؟ اینها سوالاتی می باشند که ذهن هر فرد دغدغه مندی به دنبال آنهاست. شایسته است که ابتدا تعریفی جامع و مانع و البته آکادمیک از دو علم حقوق و اقتصاد ارائه دهیم. حقوق (Law) قواعدی است حاکم بر روابط اجتماعی که دارای ضمانت اجرای بیرونی یا دولتی است. حقوق در معانی دیگر آن دلالت بر مجموعه امتیازاتی می کند که یک فرد دارد و در یک معنی دیگر، به دستمزد و درآمدها اطلاق می شود. فرهنگ لغت آکسفورد اقتصاد را اینگونه تعریف کرده است: (اقتصاد ارتباط میان تولید، تجارت و عرضه پول در یک کشور یا منطقه مشخص می باشد). همچنین اقتصاد، مجموعه بزرگی از فعالیت های به هم پیوسته تولیدی و مصرفی دانسته شده که به تعیین چگونگی تخصیص منابع کمیاب کمک می کند. در یک تعریف جامع و کامل، اقتصاد علم تخصیص بهینه منابع محدود به خواسته ها و نیازهای نامحدود انسان است.

آنها اقتصاد را زیربنا و حقوق و سیاست را روبنای جامعه می دانستند؛ به نظر آنان حقوق هر جامعه، مظهر و نمودار منافع کسانی است که حکومت را در دست دارند. قانون وسیله عدالت نیست؛ بلکه ابزاری است در خدمت حکمرانان، یعنی همان کسانی که وسایل تولید را در دست دارند. در عین حال، گاه همین پدیده های روبنایی در علت و ریشه خود اثر می گذارند و نظم موجود اقتصادی را بر هم می زنند. این نظریه مورد انتقاد فلاسفه، حقوقدانان و اقتصاددانان قرار گرفت. شکی نیست که اقتصاد یکی از نیروهای سازنده حقوق است و چه بسا نیازهای اقتصادی، نهادهای جدید حقوقی را پدید می آوردند (مانند انواع شرکت های تجاری که در عالم اعتباری حقوق دارای شخصیت حقوقی هستند و موضوع بحث حقوق تجارت می باشند و یا اصل حاکمیت اراده در قراردادها که ماده ۱۰ قانون مدنی بدان اشاره نموده است و پایه و اساس هر معامله و قراردادی می باشد). ولی نسبت دادن همه تحولات حقوقی و پدیده های اجتماعی به اقتصاد مبالغه آمیز است. چه بسا جنگ ها ناشی از قدرت طلبی و خودخواهی حاکمان بوده و چه بسا اندیشه های سیاسی یا آرمان های مذهبی و اعتقادی در تحولات حقوقی نقش داشته است. مانند انقلاب کبیر فرانسه یا انقلاب اسلامی ایران که عقاید تازه متولد شده در جامعه باعث تحول بنیادین قوانین و قواعد حقوقی در جامعه شد. در کنار این موارد، سنت ها، عادت ها و عرف ها نیز از عوامل سازنده حقوق به شمار می آیند. همچنین عوامل بین المللی مانند حقوق بشر و کنوانسیون ها و عهدنامه های جهانی، نقش موثری در حقوق دارند.

یکی از مهم ترین نظریاتی که در خصوص رابطه حقوق و اقتصاد وجود دارد، نظریه تحلیل حقوق و اقتصاد است که از آن به عنوان نظریه حقوق و اقتصاد هم تعبیر می شود و در نیمه دوم قرن بیستم رواج یافت و بدان توجه شد. این نظریه که در حقیقت از مکتب واقع گرایی حقوق (در مقابل مکتب شکل گرایی قرار دارد) نشأت می گیرد، توسط هولمز و کاردوزا، از قضات دیوان عالی آمریکا و همچنین پوند، رئیس دانشکده حقوق دانشگاه هاروارد در قرن نوزدهم مطرح شد و در قرن بیستم رواج یافت. رواج این نظریه باعث شد تا در دانشگاه های اروپا و آمریکا، رشته ای به نام حقوق و اقتصاد ایجاد شود و برخی از صاحب نظران این رشته برنده جایزه نوبل شوند. در این نظریه هدف از ایجاد قواعد حقوقی، کارایی اقتصادی معرفی شده است و به عبارتی حقوق ابزار تحرک اقتصاد می باشد. در واقع قواعد حقوقی به منزله قیمت رفتار به شمار آمده و عکس العمل اشخاص به این قیمت ها می تواند به همان نحو تحلیل شود که قیمت در علم اقتصاد تحلیل می شود.



برای نمونه اگر مجازات تجاوز به مال دیگری افزایش یابد، می توان این تعبیر را مانند افزایش قیمت تجاوز به مال تحلیل کرد و در نتیجه پیشبینی کرد که تجاوز کمتری روی دهد؛ همانگونه که افزایش قیمت کالا موجب کاهش تقاضا می شود. در تحلیل اقتصادی حقوق، برخلاف حقوق کلاسیک، تأمین عدالت مطرح نیست؛ بلکه همان طور که گفته شد، کارایی اقتصادی اولویت است. کارایی نیز یعنی از امکانات موجود با توجه به محدودیت ها و کمبودها به نحوی استفاده شود که بالاترین میزان مطلوب حاصل گردد؛ به عبارتی با کمترین هزینه ها، بیشترین سود اقتصادی حاصل شود. هرگاه موقعیتی را بتوان فرض کرد که در آن کسی مطلوبیت بیشتری کسب کند، بدون اینکه از مطلوبیت دیگر افراد کاسته شود، موقعیت جدید دارای کارایی بیشتری است. به عنوان مثال بنگاهی را متصور شوید که در هفته ۱۰۰ واحد کالا با کمک ۱۰ کارگر و ۱۵ ماشین تولید می کند. این بنگاه در صورتی از نظر تولیدی کارایی دارد که ممکن نباشد با همان تعداد کارگر و کمتر از ۱۵ ماشین همان ۱۰۰ واحد را تولید کند یا با همان ۱۰ کارگر و ۱۵ ماشین بیش از ۱۰۰ واحد کالا تولید نماید.

تفاوت اساسی بین این نظریه و نظریه سنتی آن است که اولاً در نظریه سنتی، حقوق و اقتصاد دو شاخه متفاوت و مستقل از علوم اجتماعی هستند، در حالی که در نظریه تحلیل اقتصادی، حقوق رشته مستقلی نیست و در خدمت اقتصاد است. به دیگر سخن، اقتصاد، تحلیل نحوه رفتار افراد در زمینه روابط حقوقی است. ثانیاً حقوق و اقتصاد بر طبق نظریه سنتی، بیانگر وجوه مختلف پدیده ها و روابط اجتماعی هستند، ولی نظریه تحلیل اقتصادی حقوق، مبین ورود منطق و روش اقتصاد در حقوق است و از این رو حقوق ابزاری برای اقتصاد به شمار می آید. در تعریف تحلیل اقتصادی حقوق یا حقوق و اقتصاد گفته اند: علمی است که در آن تئوری اقتصادی برای تحلیل، شکل گیری، ساختار و آثار نهادهای حقوقی اعمال می شود.

طرفداران مکتب واقع گرایی، اعتقاد دارند که قضات نباید به اجرای قواعد برآمده از آرای قضایی اکتفا کنند، بلکه در امر اجرا باید به واقعیت های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هم توجه نمایند. هرگاه قواعد ناشی از آرای قضایی با عدالت و رفاه اجتماعی در تعارض باشند، باید کنار گذاشته شوند. به اعتقاد هولمز، حیات حقوق نه مبتنی بر منطق، بلکه مبتنی بر تجربه است. حقوق رشته مستقل و خودکفا نیست، بلکه باید به علوم اجتماعی دیگر توجه داشته و در پی تحقق اهداف اجتماعی باشد.

در نظریه تحلیل اقتصادی حقوق، یک پیشفرض در نحوه رفتار افراد پذیرفته شده است و آن هم رفتار انسان معقول در حداکثر ساختن سود و حداقل ساختن هزینه است. فرض بر این است که افراد بر اساس منافع خود عمل می کنند و در پی افزایش حداکثری دارایی و ثروت خود و کم کردن هرچه بیشتر هزینه ها هستند و در هر مورد با سنجش سود و زیان، انتخاب خود را انجام می دهند. مثلاً در زمینه مسئولیت مدنی، داشتن مسئولیت به منزله افزایش هزینه ناشی از عمل موجب مسئولیت است. افراد در فعالیت زیان آوری که می توانند موجب مسئولیت باشد، سود و زیان خود را در نظر می گیرند و اگر هزینه فعالیت بیش از سودی باشد که از آن به دست می آورند، از آن خودداری می نمایند. رفتار افراد بر اساس منطق اقتصادی قابل پیشبینی است و براساس پیشبینی آثار قاعده حقوقی بر رفتار انسان ها، می توان به استفاده از حقوق برای نیل به اهداف خاص پرداخت. ایراد عمده این پیشفرض آن است که رفتار انسان همیشه معقول نیست. چنانچه فرض رفتار انسان معقول در تحلیل حداکثر سود شاید برای محیط بازار و روابط اقتصادی درست باشد، ولی در سطح وسیع تر قابل ایراد است؛ چرا که در بسیاری از زمینه ها، انگیزه فعالیت و رفتار انسان غیرمادی است و بسیاری از امور غیرمادی نیز قابل سنجش به وسیله سود و زیان نیستند.

شاپسته است که برای درک بهتر مطلب مثالی بزنیم تا به خوبی بیانگر استفاده از اقتصاد در تحلیل مسائل حقوقی باشد. شخصی برای خرید یک آپارتمان با شخص دیگری قرارداد بیع تنظیم می کند و وجه موضوع مورد معامله را همان زمان پرداخت می کند، اما فروشنده از تحویل آپارتمان و تنظیم سند رسمی به نام خریدار خودداری می کند. خریدار بهک دادگاه مراجعه کرده و علاوه بر تقضایای تحویل مبیع و الزام به تنظیم سند رسمی، درخواست اجرت المثل از زمان تنظیم مبایعه نامه تا زمان تحویل را از فروشنده می نماید. اما دادگاه درخواست پرداخت اجرت المثل را رد می کند و استدلال می کند که چون سند رسمی به نام خریدار تنظیم نشده، تقضای پرداخت اجرت المثل از وی مسموع نمی باشد. دیدگاه حقوقی صرف به این موضوع، نظر دادگاه را موجه و قابل دفاع جلوه می دهد، اما اگر بخواهیم این موضوع حقوقی را تحلیل اقتصادی بنماییم، پاسخ دیگری خواهیم یافت؛ چرا که انگیزه های اقتصادی خریدار مدنظر دادگاه قرار نگرفته است و می بایست خریدار را از زمان تنظیم مبایعه نامه و پرداخت ثمن، محق دریافت اجرت المثل بدانیم. زیرا خریدار ارزش اقتصادی ثمن را از دست داده و آن را به فروشنده اعطا نموده است و طبیعتاً می بایست معادل ارزش اقتصادی ثمن، ارزش دیگری را تحصیل نماید. اجرت المثل نیز ارزشی است که خریدار می بایست در برابر از دست دادن ثمن به دست آورد تا تعادل اقتصادی میان طرفین برقرار شود. پس از حیث اقتصادی معقول نیست که فروشنده هم ارزش اقتصادی ثمن را تحصیل کند و هم از آپارتمان فروخته شده منتفع شود. با بررسی اجمالی این نظریه، متوجه می شویم که در تحلیل اقتصادی حقوق، عمدتاً بر معیار ثروت تاکید می شود و تحلیل تأثیر قواعد حقوقی بر میزان کارایی در جامعه، بر اساس میزان افزایش ثروت صورت می گیرد. تئوری های اقتصادی، خصوصاً اقتصاد خرد در تحلیل های حقوقی موثر هستند. مکتب اقتصادی شیکاگو نیز در کنار مکتب واقع گرایی حقوق، عامل شکل دهنده این نظریه بودند. مکتب اقتصادی شیکاگو نیز از مکاتب لیبرالیستی می باشد که منشا تمام مشکلات را مداخله دولت در اقتصاد می داند. پیشینه حقوق و اقتصاد را می توان در آثار اقتصاددانان کلاسیک مشاهده کرد؛ افرادی چون آدام اسمیت (Adam Smith) در قرن هجدهم، قانونگذاری های مرکانتیلیستی و پیامدهای اقتصادی ناشی از آن را مطرح نمود. دیوید ریکاردو (David Ricardo) با قوانین تعرفه و محدودیت های وارداتی اعمال شده بر غلات که در دوران مرکانتیلیستی بریتانیا جریان داشت، مخالف بود و استدلالش برای این مخالفت، کاهش بازدهی کشاورزی بود. همچنین فردریک باستیا (Frédéric Bastiat) در کتابی به نام قانون اثرات ناخواسته قانونگذاری را بررسی کرد. با این وجود، استفاده از اقتصاد در تحلیل قوانینی که مربوط به بازار نیستند، امری نسبتاً جدید است.

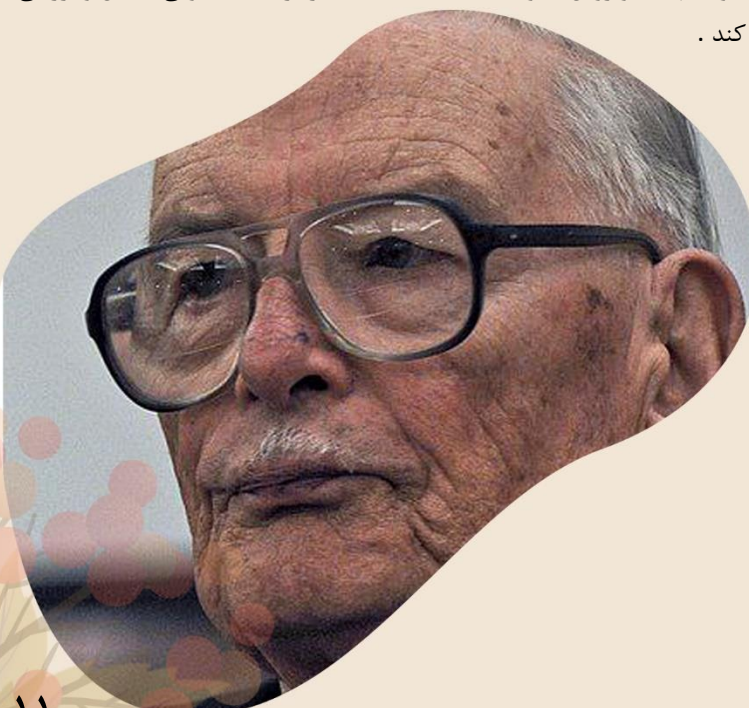
عرصه دیگری که حقوق و اقتصاد با یکدیگر پیوند می خورند، اقتصاد مشروطیت یا اقتصاد قانون اساسی (Constitutional economics) می باشد. قانون اساسی به عنوان مادر تمام قوانین، با توجه به مواردی چون عرف، سنت، فرهنگ، باورها و اخلاقیات یک ملت، قوانین و قواعد بنیادین و اساسی آن ملت را تعیین می کند. قانون اساسی به طور خاص در گرایش حقوق عمومی (Public Law) یکی از سه گرایش اصلی علم حقوق بررسی می شود و از این جهت میان حقوق عمومی و اقتصاد، رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار می شود؛ به ویژه آنکه برخی از موارد حائز اهمیت که مربوط به تخصیص بودجه کشور می شود، در گرایشات گوناگون حقوق عمومی مانند مالیه عمومی (Public Finance) بررسی می شود. اقتصاد قانون اساسی، یک برنامه تحقیقاتی در اقتصاد و مشروطیت گرایی می باشد که برای نخستین بار توسط جیمز مک گیل بیوکنن (James M. Buchanan) اقتصاددان آمریکایی تدوین شد. این برنامه به عنوان تبیین انتخاب مجموعه های جایگزین از قواعد حقوقی، نهادی، مشروطی و قانونی که انتخاب ها و فعالیت های کارگزاران اقتصادی و سیاسی را محدود می کند، توصیف شده است.

اقتصاد قانون اساسی فراتر از تعریف تحلیل اقتصادی قانون اساسی است و از توضیح انتخاب های عوامل اقتصادی و سیاسی در چارچوب آن قواعد که موضوعی در اقتصاد متعارف (Mainstream economics) می باشد، متمایز است. در عوض اقتصاد قانون اساسی، تأثیرات تصمیمات اقتصادی سیاسی را در نظر می گیرد و در مقابل محدود کردن تحلیل خود به روابط اقتصادی به عنوان تابعی از پویایی توزیع کالاها و خدمات قابل فروش قرار می گیرد. جیمز مک گیل استدلال می کند که اقتصاددان سیاسی که به دنبال ارائه توصیه های هنجاری است، ضرورتاً باید بر فرایند یا ساختاری تمرکز کند که در آن تصمیمات سیاسی مشاهده می شود. قوانین اساسی یا ساختارها یا قوانین موجود، موضوع بررسی انتقادی هستند.

اقتصاد قانون اساسی به عنوان یک رویکرد عملی برای به کارگیری ابزارهای اقتصاد در مسائل قانون اساسی شناخته شده است. برای نمونه، یکی از دغدغه های اصلی هر ملتی، تخصیص مناسب منابع اقتصادی و مالی کشور می باشد و راه حل حقوقی این مشکل در اقتصاد قانون اساسی نهفته است. نمونه دیگر، بررسی سازگاری تصمیمات موثر اقتصادی با چارچوب قانون اساسی موجود و محدودیت ها یا شرایط مساعد ایجاد شده توسط آن چارچوب است.

در کنار تحلیل اقتصادی حقوق، مفهومی دیگری تحت عنوان تحلیل حقوقی اقتصاد داریم؛ بدین معنی که ما ابزارها و قواعد و روش های اقتصادی یا استراتژی های اقتصادی را با در نظر گرفتن اصول و قواعد حقوقی تحلیل و تفسیر می کنیم. فلان روش یا ابزار اقتصادی که اشخاص برای نیل به اهداف اقتصادی به کار می گیرند، چه آثار حقوقی ای دارد و آیا اصلاً از حیث حقوقی قابل توجیه و مجاز است یا خیر؟ به طور مثال فرانچایز در کسب و کار (Franchise) از منظر حقوقی چه آثاری دارد و چه قواعد حقوقی باید بر این ابزار و استراتژی حاکم باشد؟ ضوابط و ضمانت اجراهای مرتبط با این موضوع چیست؟ و یا تحلیل اینکه حذف صفر از پول ملی چه آثار حقوقی را در بر دارد و آیا از حیث حقوق قابل توجیه و قابل اعمال است یا خیر؟ در واقع در این نوع از تحلیل، اقتصاد است که به عنوان ابزاری در خدمت حقوق برای تأمین اهدافی چون نظم و عدالت قرار می گیرد.

ملاحظه می شود که تحلیل اقتصادی حقوق و تحلیل حقوقی اقتصاد دو مقوله کاملاً جداگانه و با ماهیت متفاوت هستند. هر دو نوع این تحلیل لازمه کنکاش و تحقیق در قلمرو مشترک حقوق و اقتصاد است. بنابراین کسی که وارد این حیطه می شود، باید هم تحلیل اقتصادی نهادها و قوانین و قواعد و روش های حقوقی را بداند و هم بتواند نهادها و روش ها و سیاست های اقتصادی را از حیث حقوقی تحلیل و بررسی کند.





اقتصادی به عنوان یک مطلوب و یکی از عوامل سازنده و تاثیرگذار در حقوق قابل قبول است.


در حقوق که هدف اصلی آن برقراری عدالت است، کارایی اقتصادی هم می تواند مدنظر باشد. کارایی اقتصادی و عدالت اغلب دو مفهوم قابل جمع اند؛ یعنی قانونگذار در وضع قانون باید هم کارایی اقتصادی و هم عدالت را در نظر بگیرد اقتصادی در همه موارد ممکن یا مناسب نیست.

در زمینه حقوق قراردادها و روابط تجاری یا مسئولیت مدنی که همگی جزو حقوق خصوصی محسوب می شوند، اعمال معیار کارایی اقتصادی و افزایش ثروت با مشکل کمتری مواجه است. لیکن در مواردی که اهداف اجتماعی مانند کمک به طبقات محروم جامعه یا توزیع عادلانه ثروت یا روابط خانوادگی و به طور کلی سایر ارزش های اجتماعی در میان است، نظریه تحلیل اقتصادی حقوق نمی تواند کاربرد چندانی داشته باشد. در هر حال تحلیل اقتصادی حقوق می تواند خدمت شایانی به قانونگذاران و سیاستمداران نماید تا آنان بتوانند با توجه به عامل اقتصادی و دیگر بایدها و باورهای حاکم بر جامعه و سیاست های عمومی و ارزش های معنوی، قوانین و مقررات مناسبی وضع نمایند و در مسیر توسعه همه جانبه کشور گام های موثری بردارند.

علاوه بر مسئله فوق، داشتن دیدگاه اقتصادی در مسائل حقوقی به شکل گیری ماهیت های حقوقی کمک شایانی نموده است؛ بدون اینکه سازندگان اصلی این ماهیات یعنی مردم، ملتفت به ضوابط خاص علم حقوق یا اقتصاد باشند. اما همیشه و در همه ادوار، انگیزه های اقتصادی در روند شکل گیری بسیاری از نهادها و مفاهیم حقوقی موثر بوده اند. به طور مثال شکل گیری مفهومی به نام مالکیت همراه با نگرش اقتصادی بوده است و در کنار آنها مفاهیمی چون قراردادها و معاملات بر همین اساس شکل گرفتند. لازم به ذکر است که بشر پیش از آنکه نگاه حقوقی به امور زندگی داشته باشد، همواره در صدد رفع نیازهای خود بوده است و با همین انگیزه بود که در مسیر حقوقی گام برداشت. اما این رفع نیاز باید با کمک روش هایی صورت گیرد که قابل حمایت و مورد قبول مردم باشند و به عبارتی از پشتوانه عرف برخوردار باشند. همین موضوع در خصوص قراردادهای معوض

(Exchanging contracts) جلوه ای خاص به خود می گیرد؛ بدین صورت که بشر چون توانایی تهیه همه اقلام و منابع مورد نیاز خود را نداشت، در پی دستیابی به منابع دیگر بود. آنچه بشر نیاز داشت دارای ارزش بوده و آن ارزش در اختیار شخص دیگری بود. پس اگر آن شخص بخواهد ارزش مورد نیازش را به دست آورد، مستلزم این است که شخص دیگری آن ارزش را به او بدهد و خود آن را از دست بدهد. بنابراین باید ارزش دیگری جایگزین ارزش از دست رفته شود تا شخص همواره بتواند نیازهای خود را برطرف کند. در نتیجه افراد مذکور ناگزیر هستند ارزش های خود را با یکدیگر مبادله کنند تا در برابر آنچه که از دست می دهند، چیزی به دست آورند که این روند موجب شکل گیری قراردادها و معاملات شد. بنابراین حقوقدانان ناگزیر هستند در تحلیل بسیاری از مسائل حقوقی، نگرش اقتصادی داشته باشند و از آن سو اقتصاددانان نیز در جهت همسویی با قوانین و عرف حاکم، ناگزیر هستند در مسائل اقتصادی به حقوق مراجعه کنند.

به عنوان نتیجه گیری و جمع بندی، ادعای کارایی اقتصادی به عنوان هدف منحصر یا غالب در حقوق، توجیه نظری و عملی قابل قبولی ندارد و به نتایج مطلوب منتهی نمی شود و مورد پذیرش عام صاحب نظران و علمای حقوق واقع نشده و حتی در علم اقتصاد هم مورد انتقاد قرار گرفته است. لیکن کارایی.



عیدی پول بدسیم یا کادو؟

فاطمه عطااللهی

نوروز یکی از سنت های دیرینه ی ایران زمین است. ایرانیان هر ساله آمدن فصل بهار را که نمایانگر طراوت ، شادابی و سرسبزی است را جشن گرفته و رسومات خاصی را در این ایام اجرا می کنند.

هر کدام از این رسومات قشنگی های خاص خود را دارد. چیدن سفره هفت سین، خرید البسه نو، آماده شدن برای مسافرت و قسمت قشنگ ماجرا عیدی گرفتن است. عیدی می تواند پول باشد یا کادو اما مسئله این است از نظر اقتصادی بهتر است عیدی پول بدهیم یا کادو؟

هدف ما از عیدی دادن خوشحال کردن طرف مقابل است طرف مقابل می تواند کودکی خردسال باشد یک نوجوان باشد یک جوان باشد که هر کدام با توجه به سن شان نیازهایی دارند. در مواقعی ما درشناسایی نیاز های طرف مقابل به خوبی عمل کرده و نیاز های او را به درستی شناسایی میکنیم اما گاهی ناموفق می شویم.

بارها پیش آمده که کسی به ما کادویی داده ولی ما حتی یکبار هم از آن استفاده نکردیم و در گوشه ای از اتاقمان آن را رها کردیم. پس هیچ کس به اندازه ی خودمان نمی تواند نیازهای ما را شناسایی کند. پس در نتیجه بهترین کادو پول است. فرد می تواند خودش تصمیم بگیرد چه چیزی بخرد. در واقع مطلوبیت حاصل از گرفتن پول نقد به عنوان عیدی بسیار بیشتر از کادو است و در اقتصاد هدف ما کسب مطلوبیت است. البته لازم است به یک نکته اشاره

کنیم که بعضی از عیدی ها معنوی هستند مثل عیدی که برای تازه عروس می برند و خب عملا این عیدی نمی تواند نقدی باشد چون ارزش معنوی هدایایی که به عنوان عیدی می برند بسیار بیشتر از ارزش مادی آن است. ولی برای عیدی دادن به دیگران که هدف فقط ادای این رسم و خوشحالی طرف مقابل است بهتر است عیدی ما نقدی باشد که طرف مقابل مطلوبیت بیشتری کسب کند.



هوش مالی

رضا تیشه کار

می‌آد؛ البته به شرطی که از این شکست‌ها درس بگیریم.

۲_ بدبینی

بدبینی همراه خودش تردید می‌آره، تردیدی که بهای سنگینی برای زندگی ما به جا می‌ذاره. وقتی تردید به شخصیت ما نفوذ پیدا کنه و بخشی از شخصیت ما بشه، اسم جدیدی به خودش می‌گیره و یه صفت می‌شه؛ صفتی که موصوفش ماییم. زمانی که ما با این حال خو بگیریم، به یک آدم دم‌دمی‌مزاج تبدیل می‌شم. در زمینه‌های مختلف به‌ویژه در بحث مالی، کسانی پیروز هستن که فاقد این خصوصیاتن. تردید، ما رو از تجربه و تحلیل کردن دور می‌کنه؛ پس تا جای ممکن از زندگی تون دورش کنید.

۳_ تنبلی

شاید با حرفی که می‌زنم، مخالف باشید. باید اعتراف کنم که من هم تا همین چند وقت پیش از مخالف‌های سرسخت این حرف بودم؛ تا اینکه به من کاملاً ثابت شد که تنبلی با مشغله داشتن رابطهٔ مستقیم داره، به‌طوری که افراد پر مشغله اغلب تنبل‌ترین‌ها هستن. اگه شما هم مثل من دوست دارید ببینید این حرف واقعا درسته یا نه، به مدت ۱۰ الی ۲۰ روز همه کارهای خودتون رو در اسرع وقت انجام بدید و از وقت‌گُشی نکنید. شاید روزهای اول چیزی از مشغله‌ها کم نشه ولی جواب می‌ده؛ پس حتما امتحانش کنید.

۴_ عادت بد

تنها چیزی که می‌تونه این مانع رو از سر راه برداره «اراده» هستش. زندگی ما بیشتر بازتابی از عادت‌های ماست تا آموزش یا دانسته‌هامون. عادت‌ها در جای جای زندگی ما نقش دارن، حتی در نحوهٔ گردش مالی و خارج کردن پول‌مون.

به‌طور مثال یکی از عادت‌های بد، اینه که سهم خودمون رو بعد از پرداخت صورت حساب‌ها برداریم. این یه عادت بد هستش؛ چون اگه اول برای خودت هزینه کنی از نظر مالی و ذهنی قوی میشی و همین‌طور دولت‌ها و طلبکارها باعث انگیزهٔ فعالیت بیشتر می‌شن که در ادامه به این مسئله دوباره اشاره می‌کنم. ولی یادتون باشه، همیشه افراد فقیر عادت‌های فقیرانه‌ای دارن.

۵_ غرور

همهٔ ما داخل گروه‌های دوستانه‌ای بودیم که افراد مغروری در اون جمع حضور داشتن و بارها هم شده که از شون حس خوبی نگرفتیم؛ چون ما انسان‌ها ذاتاً از این دسته افراد خوش‌مون نمی‌آد. حتی داخل تعالیم دینی هم به ما گفته شده از این ویژگی دوری کنیم و ازش به‌عنوان یه خصلت پنهون یاد شده. اما اگر از مسائل اجتماعی فاصله بگیریم می‌بینیم که غرور باعث میشه باور کنیم چیزایی که نمی‌دونیم زیادی مهم هستن و هر چیزی که نمی‌دونیم پول رو از دست‌مون خارج می‌کنه و هر چی که می‌دونیم برامون پول می‌آره. غرور حتی روی آموزش دیدن‌مون سرمایه‌گذاری نکنیم و سرمایه‌گذاری برامون سخت‌تر بشه.

خب، حالا که موانع رو بررسی کردیم، می‌خوام از روش‌ها یا گام‌هایی حرف بزنم که باعث رشد و رسیدن به نبوغ مالی تون می‌شه.

حالا که با قلم خودم در حال نوشتن این جملات هستم، دقیقاً همون روزی رو که اولین شماره (هوش مالی) نوشته شد یادمه. دانشگاه زنجان، بعد از ظهر، کتابخونه مرکزی.

در حال حاضر خارج از زنجان به شما بار دیگه سلام می‌کنم. این شماره با بقیه شماره‌ها یه فرق‌هایی داره. از مهم‌ترین فرق‌هاش، می‌تونم به این اشاره کنم که با انصافم از دانشگاه، دیگه دانشجو نیستم و این آخرین شماره از سری مقالات هوش مالی و همین‌طور آخرین همکاری من با نشریه انجمن علمی اقتصاد دانشگاه زنجانه. این یه تصمیم قلبی نیست ولی از نظر من تصمیم درستیه. محتوای این شماره نسبت به شماره‌های قبل بیشتره، چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی؛ پس کمربندها رو سفت ببندید!

تا به اینجای کار، بیشتر مباحث علوم مالی‌ای رو که رابرت داخل کتابش آورده، بررسی کردیم. حالا من شما رو با پنج مانع آشنا می‌کنم که باعث میشه شما حتی با وجود داشتن علم به نحوه کار پول، به ثروت نرسید:

۱_ ترس

اولین مانعی که باهاش برخورد می‌کنیم ترسه (ترس) خارج شدن از منطقه امن، دغدغه از دست دادن همه چیز و... اول از همه باید بگم که این مسئله‌ای خوبیه؛ ترس از یک معامله و کار بزرگ به ما نشون میده که از دشواری‌های این ریسک خبر داریم. مسئله‌ای که باید بهش توجه کنیم درسی هست که داخل (مقاله شماره ۱) بهش اشاره کردم. باید مدیریت ترس رو بلد باشیم چرا که ترس به طور کامل از بین نمی‌ره.

متأسفانه مردم اونقدری از باختن می‌ترسن که در نهایت، همین باعث می‌شه ببازن. کسانی از نظر مالی پیشرفت نمی‌کنن که غم از دست دادن پولشون، به مراتب بیشتر از شادی ثروتمند شدنشونه. پیروزی معمولاً به دنبال شکست‌ها

«۱۰ گام برای پیدا کردن نبوغ مالی»

۱- دلیل‌هایی بزرگتر از واقعیت پیدا کن. منطق این گام به قدرت روح انسان بر می‌گردد. همون‌طور که می‌دونیم، روح انسان میل به جاودانگی داره و این مسئله با واقعیت‌های مادی این دنیا در تضاده؛ پس ما باید لیستی از «می‌خواهم‌ها و نمی‌خواهم‌ها» داشته باشیم که ما رو از نظر بار احساسی به وجد بیااره. این دلیل‌ها از ریشه احساسات سرچشمه می‌گیره که دیرینه شخص هم شامل حالش می‌شه.

۲- هر روز انتخاب کنید.

یک سری از تغییرات مهم باید اول به صورت خودآگاه شکل بگیره تا به ناخودآگاه ما نفوذ پیدا کنه. پس باید در خرج کردن پول انتخاب کنیم تا با قدرت انتخاب، اون رو اصلاح کنیم. عادت پول خرج کردن ما نشون دهنده‌ی اینه که ما چه نوع آدمی هستیم.

۳- دوستاتون رو با دقت انتخاب کنید.

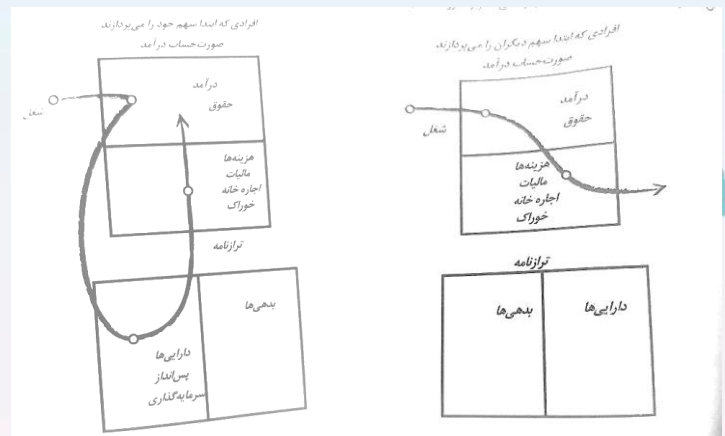
این گام از قدرت ارتباط میاد. وارد این مبحث نمی‌شم چون همه ما از تاثیر ارتباطات روی کیفیت زندگیمون خبر داریم؛ ولی اینو یادتون باشه که سخت‌ترین کار برای ساختن ثروت این هست که با خودتون صادق باشید و نخواید هم‌رنگ جماعت باشید.

۴- قدرت تمرکز رو دست کم نگیرید.

همیشه برای ما افرادی که از یک شاخه به شاخه‌ی دیگه می‌پرن درس عبرت شده تا به قدرت تمرکز پی‌ببریم. پس بهترین کار چه داخل آموزش و چه داخل سبک زندگی پیروی از این اصله.

۵- اول از همه سهم خودتون رو پرداخت کنید.

در بخش عادت‌ها به چند دلیل اشاره کردم. یادتون باشه که این مسئله به معنی عدم مسئولیت‌پذیری نیست. این کار گردش مالی شما رو در ستون دارایی-بدهی دستخوش تغییر قرار می‌ده، چون سهم خودتون بخشی از کسب‌وکار و دارایی شماست. البته این کار دلیلی می‌شه که بدهی و پول برای خرت‌وپرت نداشته باشید.



درضمن سعی کنید گرفتار بدهی‌های بزرگ نشید که مجبور باشید اون‌ها رو پرداخت کنید و در عوض مثل همیشه می‌گم؛ سعی کنید که مخارجتون رو پایین نگه دارید. همین‌جا در مورد گردش پول یه نکته بگم، وقتی پول کم میارید از پس‌انداز و سرمایه‌گذاری خرج نکنید و بزارید که این فشار باعث حرکت شما بشه. پس‌انداز فقط برای ایجاد پول بیشتر استفاده میشه نه برای پرداخت.

۶- به کارگزاراتون پول خوبی بدید.

سعی کنید از افراد باهوش استفاده کنید تا کاملاً قدرت مشاوره‌ی خوب حس کنید.

۷- به سبک سرخپوست‌ها بخشنده باشید.

برای کسانی که نمی‌دونن که تعارف سرخپوستی چیه باید بگم که وقتی سرخپوست به کسی چیزی می‌بخشه علاوه‌بر اون شی یک چیز اضافه‌تر هم انتظار دارن که در قبال کمکش دریافت کنن. حالا وقتی مسئله کاری مطرح میشه با این دیدگاه باید از خودمون سوال

بپرسیم که چقدر طول می‌کشه که پولمو پس بگیرم؟ در واقع باید به بازگشت سرمایه فکر کنید که لازم و ضروری هست.

۸- از دارایی برای خرید تجملات استفاده کنید!

رشد نقدینگی ستون دارایی از لحاظ تئوری آسون هست اما برای عملی کردنش به آرامش و ثبات ذهن نیاز داره. پس سعی کنید که هوش هیجانی خودتون افزایش بدید. چرا که هدایت پول و استفاده درست از اون مستلزم یک هوش هیجانی قویه. درضمن تجملات رو نباید از پس‌انداز و یا با فروش دارایی خرید کرد. هوش مالی رو دست کم نگیرید که در صورت پایین بودن اون پول همه‌ی امور شما را کنترل می‌کنه.

۹- قهرمان‌ها رو انتخاب کنید.

برای اینکه مفهوم این گام رو بهتر توضیح بدم که این قدرت چیه باید به بچه‌ها که داخل کوچه فوتبال بازی می‌کنن نگاه کرد. اون‌ها داخل زمین بازی حس می‌کنن که همون الگو و اسطوره خودشون هستن و بعد گل شبیه اون‌ها شادی می‌کنن. این کار باعث میشه که بچه‌ها داخل ذهن شون حس کنن که توی اون لحظه خودشون نیستن بلکه همون اسطوره هست که انتخابش کردن. این حرکت باعث میشه که کارها آسون‌تر بشه چون وقتی فکر می‌کنید که اون اشخاص الهام‌بخش زندگی شما تونسته این کار انجام بده پس شما هم می‌تونید انجامش بدید. درنتیجه باید برای سرمایه‌گذاری و گردش پول هم این کارو انجام داد.

۱۰- آموزش بدید تا بیشتر یاد بگیرید.

شاید همه ما از قدرت بخشندگی بی‌خبر باشیم، ولی واقعیت اینه که هر وقت احساس کمبود پول یا هرچیز دیگه‌ای داخل زندگی داشتیم اول از همه باید از همون چیز ببخشیم. درواقع خدا نیازی به دریافت نداره اما انسان‌ها به بخشیدن نیاز داریم.

حالا که به آخرای مقاله نزدیک شدیم دوست دارم در قالب جملاتی مروری بر مطالب گذشته باشه و همه اینکه مواردی بیان شده پس...

۱-اگه نتیجه‌ی جدیدی می‌خواید باید کارای جدیدی انجام بدید.

۲-اگه می‌خواید ثروتمند بشید بزرگ فکر کنید.

۳-پول فقط یک ایده‌ست.

۴- برای اینکه پول بیشتری دربیاری باید طرز فکرتون رو عوض کنید.

۵-ایده‌های جدید فقط با عملی کردنشون عملی می‌شن.

۶-از تجربیات کسانی که راهی که می‌خواید شروع کنید رو رفتن استفاده کنید.

۷-سود داخل خرید به وجود میاد نه فروش.

۸-وقت گرون‌ترین دارایی شماست.

۹-تنها دارایی با ارزش شما ذهن شماست.

۱۰-تو زندگی باید روی دو چیز به صورت مستمر سرمایه‌گذاری کرد؛ تجارت و آموزش.

۱۱-طلا همه جا وجود داره فقط برای دیدنش باید آموزش دید.

و در آخر میتونم بگم: «سعی کنید ثروتمند بشید چون در فقر هیچ شرافتی وجود نداره»



توسعه جهانی به چه قیمتی؟

کیهان ضیغمی منفرد

توسعه، همانطور که اشاره شد، بر جنبه های متعدد کیفی و کمی زندگی افراد در جوامع مختلف تاکید دارد. این مهم شامل بعد های اقتصادی، فرهنگی، زیست محیطی، عقیدتی و ارزشی و ... می شود. برای فهم بهتر هویت و معنای مفهوم توسعه، باید دانست که برای نخستین بار این اصطلاح، به چه علت و توسط چه کسانی مطرح گردید. نمی توان منکر این عقیده شد که بشر از بدو خلقت خود، همواره به دنبال بهبود بخشیدن به شرایط زندگی خود و کسب مطلوبیت های مادی و معنوی بوده است. به همین علت، به نوعی می توان چنین اظهار کرد که توسعه بخشی و توسعه یافتگی، مفاهیمی بوده اند که همواره بشر در جهت نیل به کمالات مادی و معنوی خود - خصوصا مادی - و افزایش سطح رفاه زندگی خود، در تکاپوی تحقق بخشی به آنان بوده است. توسعه در دوران پس از انقلاب صنعتی در بین کشورهای اروپایی وجهه عینی تری به خود گرفت، و بعد اقتصادی و تجاری آن به نحو غیر قابل انکاری نمایان گردید. اما به معنای علمی تر، توسعه و توسعه یافتگی، موضوعاتی بودند که در اوایل قرن بیستم توسط برخی از اقتصاددانان مطرح گردیدند؛ اقتصاد دانانی همچون: "کالین کلارک" که در سال 1939 میلادی، نخستین مطالعه کمی درباره فواصل و شکاف های موجود بین کشورهای اروپایی و دیگر کشورهای دنیا را ارائه نمود. اما این اقدام در پی توجهی عموم پژوهشگران به نحوه توزیع امکانات و فرایند توسعه در سرتاسر دنیا انجام شد. پژوهشگران دریافتند که اغلب انسان ها در کشورهایایی که دارای امکانات و منابع ثروت می باشند،

و فرایند توسعه در آنها به نسبت سایر جوامع جدی تر و موثر تر دنبال شده است زندگی نمی کنند. لذا فقر و فلاکت های اقتصادی و اجتماعی در بین مردمی که ساکن کشوری به غیر از این کشور ها هستند، بیشتر به چشم می خورد. در ادامه قرن بیستم میلادی نیز، با ارائه نظرات و آرای متعدد اقتصاد دانان در خصوص توسعه و معیار های آن، عموم کشور ها به سوی فرایند توسعه یافتگی و درک نیاز به آن گام برداشتند.

با گذشت زمان؛ درک دانشمندان حوزه های اقتصادی از مفهوم توسعه و جنبه های مورد بررسی آن عمیق تر می گشت. اگر در اوایل قرن بیستم، عموم افراد توسعه یافتگی را منحصر به شکوفایی شاخص های اقتصادی می دیدند، در اواسط قرن بیستم توجه عموم فعالان این حوزه به سمت معیار هایی که کمتر رنگ و بوی اقتصادی داشتند نیز جلب شد. برای مثال در سال 1962 و 1969، معیار های جدیدی برای توسعه یافتگی جوامع توسط اقتصاد دانانی چون "تی. دبلیو شولتز" و "دادلی سیرس" مطرح گردید. در سال 1969، دادلی سیرس توسعه را مفهومی گسترده تر نسبت به رشد منحصر به شاخص های اقتصادی دانست و توسعه را به شکل زیر تعریف نمود:

در دهه های اخیر، و به خصوص در کشور هایی که به تعبیر قدرت های جهان، «جهان سومی» خوانده می شوند؛ مفهوم «توسعه» بیش از پیش ورد زبان افراد عامی جوامع و رهبران کشور ها شده است. مفهومی که به عقیده بسیاری از تحلیل گران و جامعه شناسان "مخرب"؛ و به عقیده بسیاری دیگر "سازنده و ضروری" قلمداد می شود. اما برای دست یابی به درکی صحیح از مفهوم "توسعه" باید به سوالاتی از قبیل «دلیل شکل گیری مفهوم توسعه چه بود؛ و در چه شرایطی مطرح گردید؟» و یا «چرا جوامع و نهاد های جهانی به دنبال تحقق این مفهوم هستند؟» پاسخ داد. اما پیش از پاسخ به تمامی این سوالات، می بایست به یک پرسش ابتدایی - که چه بسا مهم ترین پرسش نیز همین باشد - پاسخ داد: «توسعه چیست؟؟»

«توسعه» مفهومیست که در برهه های متفاوت زمانی، در بین دانشمندان از آن سخن به میان آمده است. این مفهوم همواره با مفاهیم دیگری همچون "پیشرفت" و یا "رشد" از نظر معنایی تداخل یافته و به اشتباه تعبیر می شود. "رشد"، مفهومیست که تنها بر جنبه های کمی متغیر های اقتصادی - و فقط متغیر های اقتصادی - دلالت می کند. در زمینه میزان رشد جوامع، در حقیقت جنبه های کیفی زندگی افراد مورد بررسی قرار نمیگیرد و تنها به بررسی اعداد و ارقامی که دلالت بر بهبود و یا افت شاخص های اقتصادی یک کشور و مردم آن می کنند، بسنده می شود. به عبارتی دیگر، "رشد"؛ تنها به بررسی میزان تغییرات در حجم اقتصاد جامعه، و یا همان متغیر های "GDP" و "GNP" می پردازد.

حقیقت امر اینجاست که در بحث "توسعه" که شاید بتوان آن را کلان ترین مبحث در اقتصاد امروز جهان دانست؛ معنایی فراگیر تر و گسترده تری نسبت به معنای مفاهیمی همچون "رشد" و یا "پیشرفت" وجود دارد. در واقع، "رشد" و "پیشرفت" مقدماتی برای تحقق "توسعه" می باشند. توسعه زمانی رخ می دهد که رشد نیز اتفاق افتاده باشد. پس در تعریف توسعه می توان چنین گفت:

توسعه، عبارت است از رشدی که علاوه بر ارتقای ظرفیت های اقتصادی، ارتقای ظرفیت های اجتماعی، انسانی و ... را نیز شامل می شود.

لذا با توجه به تعریف فوق از مفهوم توسعه، می توان دریافت که توسعه و توسعه یافتگی یک جامعه، تنها به بهبود شرایط اقتصادی ختم نمی گردد، و چشم اندازی گسترده تر بر توسعه یافتگی حاکم است. اما برای درک این چشم انداز وسیع که عبارت های توسعه و توسعه یافتگی را نسبت به سایر مفاهیم همچون رشد متمایز می کند، می باید که ابعاد توسعه را شناخت.

«توسعه عبارت است از رفع فقر، بیکاری و نابرابری.»

که از دیدگاه وی به مرور زمان این تعریف ابعاد بهداشت و درمان، آموزش، رشد جمعیت، شهرنشینی، اصلاحات کشاورزی و... را نیز در بر می گیرد.

لذا توسعه تا پایان قرن بیستم میلادی و آغاز هزاره سوم، از تعریف فوق بر خوردار گردید و با وجود تلاش عموم رهبران کشورها برای تحقق بخشی به این مفهوم در خاک خود، همچنان این فرایند دست به گریبان معضلات و دشواری های متعددی بود. اما با نزدیک شدن به آغاز هزاره سوم میلادی و فروپاشی بلوک شرق در همان بازه زمانی، توجه کشورها به نحو قابل توجهی به مفهوم توسعه و ملاک های آن افزایش پیدا کرد. این مهم توجیهی منطقی نیز دارد و آن این است که کشورهایی که تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی قرار داشتند؛ با عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی شدیدی نسبت به کشورهای بلوک غرب مواجه بودند. لذا پس از از میان رفتن اتحاد جماهیر شوروی در سال 1989 کشورهایی که به استقلال از این اتحادیه دست یافتند؛ سعی کردند تا با در پی گیری تمام عیار برنامه های توسعه - که عموماً با الگو گیری از کشورهای بلوک غرب انجام می گرفت - عقب ماندگی حاصل از فرار گیری ذیل بیرق شوروی را جبران نمایند.

سپس در پی وقوع نشست های متعدد با محوریت توسعه بین رهبران کشورهای جهان، و فراگیر شدن پیگیری برنامه های توسعه طلبانه توسط دولت ها، نهاد های بین المللی که در راس آنها "سازمان ملل متحد" قرار داشت؛ با موافقت عموم کشورهای و اعضای اصلی شورای امنیت این سازمان، طرحی جامع را جهت پیاده سازی توسعه تمام عیار در سطح جهانی معرفی نمود. این طرح که در سال 2000 میلادی توسط سازمان ملل به کشورهای معرفی شد؛ با عنوان "سند جامع توسعه هزاره" یا "Millennium Development Goals"؛ شناخته می شود که به بند های آن در مقاله «مقایسه اهداف سند توسعه هزاره و سند توسعه 2030»؛ نوشته "کیهان ضیغمی منفرد" که در شماره ششم نشریه "اقتصادنامه" به چاپ رسیده، به تفصیل اشاره شده است. این سند، تصویری از توسعه را برای مردم و دولت کشورهای جهان در عموم زمینه هایی که به زندگی بشری مربوط می شدند ترسیم نمود، که به جرات می توان گفت تمامی ابعاد زندگی افراد نوع بشر را تحت الشعاع قرار می داد. این سند، طبق برنامه های سازمان ملل که با تایید عموم کشورهای همراه بود، باید تا سال 2015 اهداف خود را مسجل می نمود. اهدافی که در زمینه های آموزشی، بهداشتی، اقتصادی و... گسترانده شده بود. پس می توان گفت که این سند توسعه در حقیقت گام بلندی برای جهانی شدن توسعه و در کل جهانی شدن زندگی بشری برداشت.

پس در نتیجه مفهوم توسعه، با مفهومی دیگر تحت عنوان "جهانی شدن" تلفیق و ترکیب گردید. اما سوالی مهم در این خصوص مطرح می شود: جهانی شدن یعنی چه؟ جهانی شدن؛ مفهومیست که از فرایندهای پیچیده و چند بعدی برخوردار بوده؛ که امروزه عرصه های متعددی از جمله اقتصاد، اجتماع، محیط زیست و... را در بر گرفته است. منطق این مفهوم ریشه در منطق سرمایه داری که همان "حفظ و بست نکاثر سرمایه داری" است، دارد. فرایند جهانی شدن، باعث می شود تا یک مشکل محلی، تبدیل به مشکلی جهانی شود. حال با این تعریف می توان نحوه ساز و کار و رسالت اسناد توسعه را بهتر درک نمود. مبرهن گردید که با ورود نهادها و ابر نهاد های بین المللی به عرصه توسعه یافتگی و مشخص شدن معنا و چهارچوب های توسعه توسط این نهادها، این مفهوم و فرایندهای آن دیگر محدود به مرزهای محلی کشورها و صلاح دید های مردم و حاکمان محلی نماند. در واقع توسعه - یا زیر مجموعه های آن که رشد و پیشرفت اند - که پیش از این نوعی انگیزه فردی و تا حدودی اجتماعی برای افراد به شمار می رفت، اکنون پس از ارائه سند توسعه هزاره، تبدیل به یک سرمشق برای تمامی کشورها و مردم آن ها شد. سرمشقی که نه به وسیله الگویی تکثر گرایانه، بلکه بر اساس یک الگوی یکپارچه ساز تعریف می شد.

پیشتر اشاره شد که از سال دو هزار میلادی، "MDGs" تبدیل به الگوی جهانی توسعه گردید. این سند جامع توسعه بر فاکتورهای مهم زندگی بشری که عبارتند از: آموزش، فقر و گرسنگی، برابری جنسیتی و سلامت تاکید داشت و توسعه را در گرو بهبود بخشی به شاخص های نامبرده قلمداد نمود. اما با گذشت حدود یک دهه از اجرایی شدن دستوالعمل های این سند در بین عموم کشورها - که عموماً کشورهای شرق آسیایی و اروپایی و آمریکای شمالی بودند - نیاز به ایجاد تغییراتی در مفاد این سند پدیدار گردید.

- سوال: چرا؟

علی رغم آنکه "MDGs" سندی جامع برای نیل به اهداف توسعه طلبانه بود؛ اما عدم توجه مفاد آن بر جنبه های محیط زیستی و آسیب هایی که از سوی اجرایی شدن بند های این سند به محیط زیست وارد گردید؛ باعث شد تا برخی از کشورها از شدت اراده خود برای دنبال کردن برنامه های توسعه ای بکاهند. به همین منظور سازمان ملل متحد در سال 2015 میلادی، سند جامع توسعه دیگری را تحت عنوان "SMGs" یا "Sustainable Development Goals" یا "سند توسعه پایدار" در جهت ممانعت از کندی و یا لغو پیگیری برنامه های توسعه توسط کشورها ارائه نمود؛ که به نوعی تکامل بخش سند توسعه هزاره بود و اهداف آن تا سال 2030 میلادی می بایست که مسجل شوند. از این رو در لفظ عامیانه این سند را، "سند 2030" نیز خطاب می کنند. اما تفاوتی که میان این سند و سند توسعه هزاره وجود دارد، این است که برخلاف سند توسعه هزاره که همانطور که بدان اشاره شد؛ جنبه های محیط زیستی در آن مد نظر نبودند؛ در سند توسعه پایدار جنبه های محیط زیستی توسعه طلبی نیز مد نظر قرار گرفته بود.



بر اساس مفاد این سند - که به طرز قابل توجهی تعداد آن ها نسبت به مفاد سند توسعه پایدار افزایش یافته بود-؛ تمامی فعالیت های توسعه طلبانه باید با حفظ عدالت بهرمندی از منابع طبیعی و همچنین توجه به میزان تخریب محیط زیست در طی پیگیری فعالیت های توسعه ای انجام پذیرند.

اما تفاوت میان دو سند توسعه هزاره و پایدار، به جنبه های محیط زیستی ختم نمی شوند. در حقیقت در سند توسعه پایدار، در مفاد مربوط به جنبه های فرهنگی و اجتماعی زندگی بشری، تغییراتی صورت گرفته است. برای مثال، در آرمان نخست سند توسعه هزاره، اشاره شده است که فقر گرسنگی باید از بین برود. حال در سال 2015 میلادی در آرمانی مشابه که متعلق به سند توسعه پایدار است؛ این آرمان به صورت زیر تعریف شده است:

« به تمامی انواع فقر، خصوصاً فقر دانش پایان داده شود.»

در مثال فوق می توان استنباط کرد که سند توسعه پایدار علاوه بر تاکید بر جنبه های زیست محیطی، در مفاد مربوط به فرهنگ و سایر عناصر اجتماعی، نسبت به مفاد همتای خود در سند توسعه هزاره، از گستره بیشتری برخوردار است. در نتیجه با عنایت به این مهم که هر دو سند، در راستای جهانی سازی ملاک های توسعه گام بر می دارند؛ می توان چنین دریافت که با گذشت هر چه بیشتر زمان بخش اعظمی از ابعاد زندگی بشر بر اساس ملاک های جهان شمول توسعه داوری خواهند شد و هر کشور و ملتی که در خارج از این چهار چوب قرار گیرد؛ به اصطلاح «عقب مانده» و یا «توسعه نیافته» تلقی می شود و به نوعی توان رقابت با سایر کشور ها را از دست می دهد. جهانی سازی یا "گلوبالیسم"؛ پدیده ای است که در پس ارائه ملاک های توسعه به عنوان هدفی کلی تر و اصلی قرار گرفته است. ممکن است بسیاری از ملاک های ارائه شده در اسناد توسعه هزاره و یا پایدار، لازمه توسعه یافتگی یک جامعه نباشد؛ لیکن از این منظر که نهادی جهانی به ارائه معرفی این اسناد پرداخته است؛ نوعی اجبار نا نوشته در پس اجرای مفاد این اسناد برای کشور ها قرار گرفته است. بسیاری از تحلیلگران بر این باورند که با توجه به در نظر گرفتن حق «عدم پذیرش» کلی مفاد این اسناد برای کشور ها توسط سازمان ملل متحد، خطری از باب مخرب بودن بند های این اسناد کشور ها را تهدید نمی کند. اما سوالی که در باب این گزاره مطرح می شود این است که فرضاً کشور "A" که از پذیرش بندهای فلان سند توسعه جهانی سر باز زده است؛ در جامعه نوین جهانی که به واسطه پذیرش و اجرای آرمان های این اسناد توسط کشور های مجری آن به وجود آمده است؛ چه جایگاهی خواهد داشت؟

آیا کشور هایی که از پذیرش اهداف توسعه جهانی سر باز می زنند، همواره همانند دوران گذشته مقبولیتی در بین سایر کشور ها خواهند داشت و یا منزوی خواهند گشت؟

تجربه در طول تاریخ بشر، نشان داده که همواره کشور ها و یا اقوامی که بر خلاف چهارچوب های معمول بین کشور ها اقدام می کنند؛ به مرور یا از بین رفته؛ و یا مجبور به پذیرش ملاک ها و ارزش های معین در دنیا می شوند. بر این اساس می توان گفت که امروزه نیز در بحث پذیرش و اجرای آرمان های اسناد توسعه جهانی؛ کشور هایی که مخالفت خود را با آرمانهای این اسناد و موج های توسعه ابراز می کنند؛ به مرور به سمت و سوی اجرای آنها و به اصطلاح "جهانی شدن" جرکت خواهد کرد؛ خواه از روی اجبار و یا از روی نیاز.

لذا با توجه به این مسئله که توسعه جهانی، سعی در پوشش تمامی ابعاد زندگی بشری نموده است؛ می توان قلمداد نمود که جنبه های اقتصادی زندگی بشری نیز با این مسئله گره خورده. اما اقتصاد که همواره از ابتدا تا به امروز وابستگی نسبی به روابط و تعاملات جهانی داشت - حتی پیش از ارائه اسناد توسعه؛ زیرا که تجارت های جهانی در اقتصاد امری طبیعی و ذاتی بود - چگونه می تواند فراتر از این تحت تاثیر گلوبالیسم قرار گیرد؟ مگر این چنین نیست که اقتصاد به غیر از برهه های تاریخی در برخی از تمدن ها، همواره جهانی بوده و کشور ها را به یکدیگر وابسته نموده است؟ پاسخ این است که اقتصاد، علی رغم آنکه به واسطه تجارت به ویژه در دوران پسا مکرانتلیستی، شبکه ای وابسته ساز بین کشور ها ایجاد نموده بود که بر نظریات مزیت نسبی و مزیت مطلق صحنه می گذاشت؛

اما همچنان این تجارت به وسیله ارز های گوناگون و حتی در برخی موارد به وسیله واحد های سنجش ارزشی که ماهیتی غیر پولی داشتند؛ انجام می گرفت. این خود پارادایمی کثرت گرا بود که در عرصه اقتصاد ماهیت می یافت. حال امروزه که توسعه ابعاد اقتصادی زندگی بشر نیز، به واسطه آرمانهای سند توسعه پایدار تعریف و ارزیابی می شوند؛ اقتصاد نیز طبیعتاً می بایست از این ویژگی برخوردار شده، و به طور کامل در چهارچوب های یکسان ساز جهانی جا گیرد. این، از هیچ طریقی ممکن نیست مگر جهانی سازی یک واحد پولی که تمامی معاملات و تبادلات درون مرزی و خارجی، به واسطه آن انجام شوند.



در واقع تکثر واحد های پولی را می توان مانعی بر سر راه ارزیابی توسعه های جهانی و یکسان سازی میزان توسعه یافتگی - آنطور که مدنظر سازمان ملل می باشد - در سر تا سر جهان دانست. لذا نیاز به نوعی ارز برای یکسان سازی مبادلات در تمامی جهان احساس شد که در پی همین اتفاق، و با توجه به دیجیتالی شدن محوریت فعالیت های انسان؛ از طریق بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نوعی رمز پول دیجیتالی تحت عنوان "CBDC" به کشور ها معرفی گردید که طبق اعلام صندوق بین المللی پول؛ تا سال 2030 میلادی؛ تمامی پیش زمینه های تبدیل این رمز پول به واحد سنجش ارزش بین المللی انجام خواهد پذیرفت.

"CBDC" پولی دیجیتالی و قابل رهگیری و نظارت توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است که جای پول های امروزی را خواهد گرفت. این نوع از ارز، منتقدین و طرفداران خاص خود را دارد. عده ای بر این باور هستند که این نوع از ارز، نحوه مبادلات کلان و خرد اقتصادی را آسان تر نموده و همینطور امکان تخلفاتی همچون فرار مالیاتی و فساد های اقتصادی را کاهش می دهد؛ زیرا که این نوع از ارز؛ قابل رهگیری و کنترل است. اما در سویی دیگر؛ برخی بر این باورند که این نوع جدید ماهیت ارزی، می تواند موجب از دست رفتگی آزادی اراده بشری، و رصد مدام مردم کشور ها توسط نهادهایی که کنترل این ارز را در دست دارند گردد. به عبارت دیگر؛ قابلیت کنترل این رمزپول می تواند موجب کنترل روابط اقتصادی بین المللی و یا درونمرزی کشور ها شده، و به استقلال و اراده سیاسی و اقتصادی یک کشور و مردم آن آسیب وارد نماید.

در ایران نیز سند توسعه پایدار به دلیل جهانی ساز بودن؛ و تاکید بر از بین بردن تکثر های فرهنگی و اجتماعی، توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله سید علی خامنه ای "مدظله العالی"؛ که در سال 1396 و در طی بیانات خود، پذیرش این سند، خصوصا بخشهای فرهنگی آن را توسط دولت رئیس جمهور وقت، آقای حسن روحانی، منع نمودند، طرد شد. اما من الحیث اقتصادی این سند، اقداماتی جهت پیاده سازی طرح رمزپول ها انجام شد. در ایران این ارز با عنوان «رمز ریال» معرفی گردید. هر چند که تا کنون این طرح در ایران - همانند سایر کشور ها - به صورت رسمی اجرایی نگردیده است؛ اما سخنان برخی از مقامات در نهاد های اقتصادی و سیاسی ایران همانند بانک مرکزی و یا وزارت اقتصاد و دارایی؛ حاکی از آن است که اقدامات اجرایی شدن این طرح در ایران در حال پیگیری می باشد. برای مثال، "عبدالناصر همتی" رئیس بانک مرکزی دولت دوازدهم؛ اظهار کرده بود:

« درسال های اخیر مباحث متعددی درباره نسبت بانک های مرکزی و رمز ارزها و رمز پول ها در جهان مطرح شده است .

خصوصا نحوه تنظیم گری رمز ارزها ، و نسبت آنها با سیاست گذاری پولی و ارزی از مباحث پرچالش این حوزه است. طی دو سال گذشته، تشکیل جلسات بررسی و قاعده گذاری در بالاترین سطوح سیاست گذاری های اقتصادی جهان در باره رمز ارزها بارها تکرار شده است و الگوی مواجهه با این پدیده، با اهداف متفاوت مورد بررسی قرار گرفته است. از جمله اهداف بانک های مرکزی مختلف، افزایش کنترل درخصوص انتقال اعتبار، بین المللی کردن ارز ملی و حتی تغییر در معماری سیستم پولی است. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران هم با بررسی این روند جدید جهانی و متمرکز شدن بر الگوهای مختلف در پی انتخاب بهترین راهبرد ممکن در این حوزه است و ویرایش اولیه سند جامع رمز پول را تهیه کرده است. از همکارانم در ادارات ذیربط بانک مرکزی خواسته ام بر اساس اقدامات انجام گرفته، مقررات انتشار رمز پول بانک مرکزی را بررسی کرده و جهت تصمیم گیری ارائه نمایند تا امکان استفاده از نتایج آن در سیاست گذاری پولی فراهم آید.»

در دولت سیزدهم نیز تعدادی از مقامات بلند پایه بانک مرکزی؛ مانند ریاست این نهاد و با معاون بخش فناوری ها نوین آن اظهار کرده بودند که اجرای طرح انتشار رمز ریال در دست پیگیری است. برای مثال در اظهارات "صالح آبادی" رئیس فعلی بانک مرکزی می توان دید:

«بررسی ها و اقدامات لازم برای رمزریال در حال انجام است و مقرر شده که از شهریورماه شروع شود. رمزریال به جای همین اسکناسی که مردم در دست دارند، خواهد بود و فرد به جای اینکه اسکناس داشته باشد رمزریال دارد.»

حال با تمامی این صحبت ها و بررسی هایی که پیرامون ابعاد اقتصادی و غیر اقتصادی اسناد توسعه های جهانی و جهانی سازی توسعه انجام گرفت؛ سوالاتی مطرح می شود همانند اینکه:

جایگاه انسان در تمامی این برنامه ها کجاست؟

توسعه جهانی می تواند جایگاه اراده انسانی را حفظ کند؟

دنیای پس از اجرای این طرح ها به چه شکل خواهد بود؟

آیا توسعه جهانی واقعا نیاز جامعه بشریست یا توسعه های محلی بر پایه الگو های فرهنگی تکثر گرایانه کار ساز تر اند؟

آیا توسعه یافتگی ارزش از دست دادن آزادی های فردی و اجتماعی را دارد؟

سوالاتی از این قسم باعث شکل گیری بحث ها و تکثر آرای اندیشمندان این حوزه گردیده و همچنان نویسنده این جستار، پاسخی برای آنان نیافته است...



این بار قرار است نگاهی به اقتصاد خرد و به طور دقیق تر آنالیز رفتار تولید کننده بیندازیم پس بهتر است هر چه سریع تر به سراغ مباحث برویم بسم الله...

تحلیل بلند مدت تابع تولید کاب-داگلاس و مفاهیم مشتقه

(1) آنالیز تولید در بلند مدت به چه معناست؟

میدانیم تولید یا به طور دقیق تر مقدار تولید تابعی است از عوامل تولید:

$$Q=f(FOP)$$

که **FOP** مخفف **Factors Of Production** است.

در اقتصاد این عوامل تولید به صورت کلی سه عدد خواهند بود: 1_ نیروی کار / 2_ سرمایه / 3_ زمین. در اقتصاد خرد عامل زمین به دلیل ثابت بودنش حذف میشود (زمین بیشتر جنبه حسابداری دارد تا اقتصادی).

پس:

$$Q=f(L,K)$$

که **L** همان **Labor** و **K** همان **Capital** خواهد بود.

حال آنالیز بلند مدت تولید یعنی این دو عامل غیر ثابت باشند.

(2) تابع تولید بلند مدت کاب-داگلاس

داریم:

$$Q=AL^\alpha K^\beta$$

همانطور که دیده میشود:

$$Q=f(L,K)$$

دقت کنید این **A** معروف است به ضریب فنی که در مباحث مدل رشد سولو به وضوح قابل دید است که برابر است با:

$$A=e^{\lambda t}$$

که **e** همان عدد نپر حدودا **2.7** است و **λ** پارامتری مثبت بوده و **t** زمان میباشد پس:

$$A=f(\lambda,t)$$

برای داشتن منطقی اقتصادی باید:

$$0 < \alpha < 1$$

$$0 < \beta < 1$$

این معرفی در واقع تابع تولید بلند مدت کاب-داگلاس محض است و ما از بیان نوع دیگر آن صرف نظر میکنیم.

تولید متوسط نهاده تولید نیروی کار یعنی:

$$AP_L = \frac{Q}{L}$$

و برای نهاده تولید سرمایه:

$$AP_K = \frac{Q}{K}$$

و تولید نهایی آنها برابر است با:

$$MP_L = \frac{\partial Q}{\partial L}$$

$$MP_K = \frac{\partial Q}{\partial K}$$

بیابید اینها را محاسبه کنیم:

$$Q = AL^\alpha K^\beta$$

$$AP_L = \frac{Q}{L} = AL^{\alpha-1} K^\beta$$

$$AP_K = \frac{Q}{K} = AL^\alpha K^{\beta-1}$$

$$MP_L = \frac{\partial Q}{\partial L} = \alpha AL^{\alpha-1} K^\beta$$

$$MP_K = \frac{\partial Q}{\partial K} = \beta AL^\alpha K^{\beta-1}$$

4) نسبت بازدهی به مقیاس

داشتیم:

$$Q = AL^\alpha K^\beta$$

که:

$$Q = f(L, K)$$

اگر همه نهاده های تولید را μ برابر کنیم یعنی:

$$\mu L, \mu K$$

پس تابع تولید جدید را Q_n بنامیم:

$$Q_n = f(\mu L, \mu K)$$

آنگاه:

$$Q_n = A(\mu L)^\alpha (\mu K)^\beta$$

$$Q_n = A\mu^\alpha L^\alpha \mu^\beta K^\beta$$

$$Q_n = A\mu^{\alpha+\beta} L^\alpha K^\beta$$

مشخص است که:

$$Q_n = \mu^{\alpha+\beta} Q$$

چون:

$$Q = AL^\alpha K^\beta$$

حال این $\alpha + \beta$ چند حالت دارد:

(I) اگر صفر شد نسبت بازدهی به مقیاس خنثی است.

(II) اگر بین صفر و یک شد نسبت بازدهی به مقیاس نزولی است.

(III) اگر یک شد بازدهی نسبت به مقیاس ثابت است.

داریم:

$$E_L = \frac{\% \partial Q}{\% \partial L} = \frac{\frac{\partial Q}{Q} \times 100}{\frac{\partial L}{L} \times 100} = \frac{\frac{\partial Q}{Q}}{\frac{\partial L}{L}} = \frac{MP_L}{AP_L} = \alpha$$

$$E_K = \frac{\% \partial Q}{\% \partial K} = \frac{\frac{\partial Q}{Q} \times 100}{\frac{\partial K}{K} \times 100} = \frac{\frac{\partial Q}{Q}}{\frac{\partial K}{K}} = \frac{MP_K}{AP_K} = \beta$$

6) ضریب تابع

این مقدار برابر است با:

$$E = E_L + E_K = \alpha + \beta$$

بیا باید مثالی حل کنیم تا مباحث کمی ساده شوند:

اگر داشته باشیم:

$$Q = \sqrt{LK}$$

آنگاه مطلوب است محاسبه موارد زیر:

AP_L (a)

AP_K (b)

MP_L (c)

MP_K (d)

(e) بررسی نسبت بازدهی به مقیاس

E(f)

حل

اولا خواهیم داشت:

$$Q = \sqrt{LK} = L^{\frac{1}{2}} K^{\frac{1}{2}}$$

$$AP_L = \frac{Q}{L} = AL^{\alpha-1} K^{\beta} = L^{-\frac{1}{2}} K^{\frac{1}{2}}$$

$$AP_K = \frac{Q}{K} = AL^{\alpha} K^{\beta-1} = L^{\frac{1}{2}} K^{-\frac{1}{2}}$$

$$MP_L = \frac{\partial Q}{\partial L} = \alpha AL^{\alpha-1} K^{\beta} = \frac{1}{2} L^{-\frac{1}{2}} K^{\frac{1}{2}}$$

$$MP_K = \frac{\partial Q}{\partial K} = \alpha AL^{\alpha} K^{\beta-1} = L^{\frac{1}{2}} \frac{1}{2} K^{-\frac{1}{2}}$$

$$Q_n = \mu^{\alpha+\beta} Q = \mu^{\frac{1}{2}+\frac{1}{2}} Q = \mu Q$$

همانطور که مشاهده میشود در این وضعیت حالت III صادق است.

$$E_L = \frac{\% \partial Q}{\% \partial L} = \frac{\frac{\partial Q}{Q} \times 100}{\frac{\partial L}{L} \times 100} = \frac{\frac{\partial Q}{\partial L}}{\frac{Q}{L}} = \frac{MP_L}{AP_L} = \alpha = \frac{1}{2}$$

$$E_K = \frac{\% \partial Q}{\% \partial K} = \frac{\frac{\partial Q}{Q} \times 100}{\frac{\partial K}{K} \times 100} = \frac{\frac{\partial Q}{\partial K}}{\frac{Q}{K}} = \frac{MP_K}{AP_K} = \beta = \frac{1}{2}$$

$$E = E_L + E_K = \alpha + \beta = \frac{1}{2} + \frac{1}{2} = 1$$

$$Q = L e^{\frac{1}{2}} K^{\frac{1}{2}}$$

$$E_L = \alpha$$

$$E_K = \beta$$

پس:

نوبت شما

پاسخ دهید:

الف) همانند مثال شما موارد **a** تا **f** را برای تابع تولید زیر محاسبه کنید:

ب) اثبات کنید که:

وقتی که تابع تولید بلند مدت کاب-داگلاس در مدل مفروض است.

پاسخ در شبکه های اجتماعی انجمن قرار خواهد گرفت.

برنامه هفتم

مروری بر برنامه ریزی در ایران؛ تقدیرنامه هفتم توسعه ندا حیدری

اقتصادی برای اینکه کشور بتواند رشد 8 درصد را تجربه کند به 200 میلیارد دلار منابع نیاز داریم. این میزان از کجا تامین خواهد شد؟ همچنین مشاهده می‌شود رشد بهره‌وری 2.8 در نظر گرفته شده است. گفتنی است طبق محاسبات، رشد بهره‌وری در ایران در 40 سال گذشته به دلیل نوسان در رشد، یک سال منفی و یکسال مثبت بوده و در مجموع تا کنون رشد بهره‌وری ما صفر است.

در بخش سوم جدول، خالص رشد شاغلان آمده است که نزدیک 4 درصد رشد عنوان شده است. اگر کشور بتواند رشد 8 درصد را تجربه کند سالانه می‌بایست یک میلیون شغل ایجاد شود. این در حالی است که طبق آمار خالص اشتغال در چهار سال اخیر منفی بوده است. قابل ذکر است از بیماری کرونا در سال 98 جمعیت فعال کشور تقریباً 1 میلیون و 300 هزار نفر کاهش یافته است. با این شرایط ایجاد یک میلیون شغل در سال واقع بینانه نمی‌باشد. همینطور در بخش‌های بعدی جدول اعدادی جهت رشد آمده که با واقعیت فاصله معناداری دارد.

ویژگی‌های برنامه هفتم توسعه

از ویژگی بارز برنامه هفتم توسعه می‌توان به اهداف متعالی، ایده آل در عین حال بدون توان در تجهیز منابع اشاره کرد. نتیجه چنین برنامه‌ای عدم تحقق اهداف آن خواهد بود و نتیجه بدتر؛ افزایش هزینه‌های تحمیل شده بر اقتصاد و جامعه است. به این صورت که در چنین برنامه‌هایی هزینه تراشی و افزایش هزینه‌ها بر دولت، بدون هیچ گونه تجهیز منابعی مالی قانونی می‌شود. در واقع برای تجهیز منابع هیچ راهنما و قانون مشخصی در برنامه هفتم مشاهده نشد. به عبارت دیگر اتفاقی که در واقع می‌افتد؛ پایدار سازی هزینه‌ها در کنار عدم اقدام به افزایش منابع است. مشخص است این منابع از طریق کسری بودجه تامین خواهد شد که در نهایت منجر به تحمیل تورم بر همه افراد جامعه می‌شود.

از ویژگی‌های دیگر این برنامه عدم تطابق بین اهداف و قیود برنامه است. به عنوان مثال؛ رشد 8 درصدی در اقتصاد و رشد سالانه یک میلیون شغل که قبلاً به آن اشاره شد، و یا رشد 5.5 درصدی در بخش کشاورزی بدون توجه به کمبود و مشکل بحران آب در ایران، نیز چنین شرایطی در بخش ساختمان و صنعت وجود دارد. رشد ساخت و ساز طی سال‌های اخیر کاهش یافته و در بخش صنعت نیز به دلیل تحریم‌ها و افزایش قیمت ارز بسیاری از شرکت‌ها و واحدهای تولیدی ورشکسته و بسته شدند. چنین رشدهای در سال‌های بعد بدون پشتوانه مالی واقعی، رشد واهی و بی نتیجه خواهد بود.

از سال 1917 تا 1990 در شرق، دوره شوروی کمونیستی برنامه ریزی در اوج و شکوه خود بود و دولت به عنوان متولی اقتصاد عمل می‌کرد، در این دوره برنامه ریزی مقابل بازار قرار داشت. در جریانی دیگر در غرب، سرمایه داری دولتی از ابتدای 1933 توسط پیشنهاد کینز ایجاد شد که تحت عنوان سوسیال دموکراسی در تقابل با لیبرال دموکراسی بوجود آمد. تاریخچه برنامه ریزی در ایران نیز به 1327 برمی‌گردد اولین برنامه هفت ساله ایران در این زمان تدوین شد. ملی شدن صنعت نفت در این سال موجب عدم اجرایی شدن برنامه شد. اولین برنامه توسعه در ایران با شکست مواجه بوده است. سه برنامه اول قبل انقلاب هفت ساله بودند، پس از آن برنامه‌ها پنج ساله شدند. بحث ورود بودجه به برنامه از سال 1343 بوجود آمد و در سال 1344 تصویب شد. اولین بودجه برنامه‌ای در دهه 40 و 50 تدوین شده که جزو دو برنامه موفق سوم و چهارم توسعه بوده است. اما در برنامه پنجم به دلیل شوک نفتی و افزایش درآمد حاصل از نفت، منجر به تجدید برنامه پنجم توسعه شد که این عامل خود برنامه پنجم و ششم را با شکست روبرو کرد. بعد از انقلاب 57 و پس از بازسازیهای تجدید ساختاری در کشور، برنامه اول توسعه در سال 1367 تدوین شد، که عامل جنگ مانع اجرایی شدن برنامه اول و دوم توسعه پس از انقلاب بود و دو برنامه اول به سرانجام نرسیدند. پس از آن سازمان برنامه کشور جایگاه خود به عنوان سازمان توسعه و عمران کشور از دست داده و بیشتر یک سازمان بودجه‌ای است. هدف از سازمان برنامه و بودجه سازماندهی درآمدهای حاصل از نفت می‌باشد. شایان ذکر است که درآمدهای حاصل از نفت، و تعیین تکلیف بودجه نفت یکی از دلایل اصلی برنامه نویسی در ایران است. با توجه به نوسانات قیمت نفت و در طی سال‌ها چندین شوک نفتی ایجاد شده بر قیمت نفت، درآمدهای حاصل از نفت گاهی افزایشی و گاهی هم به دلیل تحریم‌های نفتی ایران درآمدهای نفتی کاهش یافته است.

اهداف غیرواقع بینانه در برنامه هفتم توسعه

در برنامه هفتم توسعه که به تازگی توسط مجلس به تصویب رسید، شکاف بین منابع و مصارف به وضوح دیده می‌شود. در اهدافی که در این برنامه 5 ساله تدوین شده است، در فصل اول، رشد اقتصادی 8 درصدی در نظر گرفته شده، این عدد از کجا آمده؟ از زمان تدوین برنامه چشم انداز 20 ساله، جهت رسیدن به اهداف این برنامه، کشور می‌بایست هر سال رشد اقتصادی 8 درصدی را تجربه کند. در تمام برنامه‌های توسعه پس از آن هدف رشد اقتصادی 8 درصد بیان می‌شود بدون اینکه به منابع مالی و پایه‌های اقتصادی آن توجهی بشود. طبق برآورد کارشناسان

در فصل دوم، اصلاح نظام بانکی و مهار تورم، هدف از میزان رشد نقدینگی 13 درصد و تورم 9 درصد بیان شده است. و در ادامه جهت عملیاتی شدن این اهداف به بانکها دستور افزایش منابع داده شده اما منبع افزایش منابع یا راهکار چگونگی آن به تفکیک و تفصیل بیان نشده است. با توجه به افزایش هزینه‌های دولت و کسری بودجه این امر چگونه عملی خواهد شد؟ در حالی که رشد نقدینگی کشور در حال حاضر نزدیک 30 درصد و تورم 40 درصدی می‌باشد. در فصل‌های بعدی و در ادامه نیز چنین اهداف و برنامه‌هایی نگاشته شده است که در این جا تفکیک و توضیح هر کدام بی شمار است.

از طرفی شرایط دیپلماسی و سیاست‌های خارجی ما با سرمایه گذاری اقتصادی در کشور تناقض دارد چرا که سرمایه در دست کشورهایی است که از نظر استکبار جهانی با آن کشورها رابطه مناسبی نداریم. از مشکلاتی که برای رسیدن به برنامه در پیش روی ما است؛ تناقض در سیاست خارجی ما و تحریم‌هایی است که علیه ایران وجود دارد، که منجر به ایجاد تورم و کاهش رشد اقتصادی شده است.

نتیجه گیری

در برنامه نویسی تحقق اهداف برنامه بسیار مهم است. هدف از برنامه ترسیع در رشد است نه خود رشد، چرا که هر سیستم پویایی ملزم به رشد خواهد بود پس کیفیت رشد در اینجا مهم می‌باشد. رسالت برنامه بستر سازی و فراهم نمودن شرایطی جهت رشد است نه اینکه خود برنامه مانع از رشد بشود. از دیدگاه دکتر عظیمی از جمله شرایط اساسی برای موفقیت در برنامه ریزی می‌توان به؛ مناسب بودن فرایند برنامه ریزی، شکل و طبیعت ساختار سیاسی کشور، نفوذ نظام جهانی توسعه در کشور، و مشخص نمودن حدود منابع موجود در کشور اشاره کرد. که در برنامه هفتم توسعه به ندرت به این مسایل با دقت و جزئیات پرداخته شده است. متأسفانه در طی دهه‌های اخیر برنامه نویسی در ایران از جنس عادت شده در هر پنج سال برنامه‌ای جهت توسعه کشور تدوین می‌شود بدون اینکه هیچ یک از اهداف آن تحقق یابد. مثل اینکه برنامه می‌نویسیم تا برنامه‌ای نوشته باشیم و این برنامه نوشتن‌ها خود بر جامعه و اقتصاد کشور ایجاد هزینه می‌کند و گاهی مشاهده می‌شود خود برنامه ماهیت ضد توسعه پیدا می‌کند. امید است در سال‌های بعد اقتصاد ایران در مسیر توسعه و پیشرفت رشد چشمگیری داشته باشد.





 **economics_znu**

 **znu_economy**
znueconomy